

## حضرت امام خمینی (ع)

صلوات و سلام خدا و رسول خدا بر ارواح طیبه شهیدان ، خصوصا شهداء عزیز حوزه ه و روحانیت. افتخار ئ آفرین بر شهئا ء حوزه و روحانین که در هنگامه نبرد رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم بر گرفتند و سبک بالان به میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان ،شعر حضور سرودند .سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختندو برای قوم و ملت خود، منذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است . و حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع جز این انتظاری نمی رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانی ها را بدهد. و مهر ختام دفترش شهادت باشد، آنان که حلقه ذکر عارفانت و دعای سحر مناجاتیان حوزه ها و روحانیت را درک کرده اند در خلسه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده اند و آنان از عطایای حضرت حق در میهمانی خلوص و تقرب جز عطیه شهادت نخواسته اند.

درهر نهضت و انقلاب الهی و مردمی ،علما اسلام اولین کسانی بوده اند که برتارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی اسلامی راسراغ کنیم که درآن حوزه و روحانین پیش کسوت شهادت نبوده اند و بر بالای دار نرفته اند و اجساد مطهرشان برسنگفرش های حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟

خداوندا!شهداءروحانیت و حوزه ها را از نعم بیکران و رزق حضور خویش بهرمنند ساز.

پیش گفتار

در جهت به ثمر رسیدن و استمرار حرکت انقلاب شکوهمند اسلامی ایران؟ بیش از ۲۲۰ هزار نفر انسان شایسته مومن با اقرار به وحدانیت خداوند کریم و رسالت رسول گرامی (ص) و با نیت جهاد در راه الله در اطاعت از رهبری الهی و با قصد خدمت به دین و سعادت مردم تمامی هستی خود را نثار کردند. این شایستگان شهیدان شاهدهی هستند که تنها خداوند متعال می تواند معرف آن ها باشد زیرا که فرمود: بل احیا > عند ربهم یرزقون بل احیاء و حفظ فرهنگ متعالی جهاد و تکریم مجاهدت های شهیدان، رسالت اجتناب ناپذیری است که بر دوش همگان به ویژه خدمتگزاران این نهاد مقدس سنگینی می کند. بنابراین بر آن شدیم تا با همکاری بی دریغ عزیزانی کوشا و مخلص بخصوص بردار ارجمند آقای علیرضا عالمی که خدمات همگی آنان قابل تقدیر و ستایش است، اثر حاضر را به علاقمندان به فرهنگ شهادت تقدیم نماییم.

امید آن که خانواده محترم شهداء، عزیزان اهل قلم و تحقیق، همزمان و همکاران و دوستان شهید بزرگوار این خطبه با ارسال خاطرات و آثار باقیمانده و نیز مسوولین محترم نظام مقدس جمهوری اسلامی و مراکز فرهنگی، پژوهشی آموزشی، و... با مساعدت های متنوع خود مشوق این حرکت با ارزش باشند تا به یاری حضرت حق بتوانیم در جهت ترویج و تقویت فرهنگ انسان ساز شهادت و انتقال آن به نسل های آتی، گام های بلند تری برداریم. در پایان یاد و خاطره امام راحل، خمینی کبیره (ره) را گرامی داشته و حسن ختام نوشته را با فرمایش ایشان زینت می دهیم:

(برالها! مارا به خدمتگزاری در راه آنان و برای هدف بزرگشان توفیق ده و شهدای عزیزمان را در خون ضیافت معنوی خود از جلوه های خاص خویش ارزانی بخش.)

مدیر کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی استالن سمنان

شهادت زیباترین سروده هایب عالم هستی و ماوراءاین عالم و نزدیکترین و پرمخاطره ترین مسیر برای وصال به حق است. شهادت کمال انسان و آخرین درجه و نزدیکترین فاصله به خداست .

مشتاقتان به آن می بایست مراتب مقدماتی این مرتبت و منزلت را کسب و طرق نیل به این معنی را طی نمایند تا برای قرار در منزلگاه صدق و راستی، جواز ورود به مراحل تکمیلی را داشته باشند که آن مکمل شهادت نام دارد..... اکنون که سالیان نه چندان دوری است که از حماسه های ایثار گران و شهدا می گذرد، لازم است که یاد و خاطره آن عزیزان در سینه های نسل امروز و فردا ثبت شود و زنده بماند. و به تعبیر پیر و مراد عاشقان ، امام راحل (قدس سره) نباید گذاشت پیشکسوتان جهاد و شهادت در پیچ و خم های مسایل امروزی به دست فراموشی سپرده شوند و این بدان جهت است تا ارزش ها و دستاوردهای این نهضت الهی زنده بماند و بر همین اساس بر همه دستگاه ها و نهادهای فرهنگی لازم است تا میراث ارزشمند و گرانسنگ آن انسان های ملکوتی و پشت پازده به این دنیای فانی را پاسداری نموده و به آیندگان منتقل نمایند.

امروز که در عصر انفجار اطاعات و سیطره رسانه ها بسر می بریمو از هر سو قلب های پاک جوانان و نوجوانان ما مورد هجوم انواع تبلیغات دروغین و ضد ارزشی قرار دارد و دشمن با تمام قوا سعی دارد تا در افکار، عقاید و ارزش های آنان رخنه کند و پوچی و بی هویتی بی بقند و باری و فساد را در بین آنان ترویج نماید و....

لازم است تبلیغ ارزش های اسلامی به ویژه ارزش های دوران دفاع مقدس جایگاه ارزشمند خویش را پیدا کند تا بتوانیم به همه جوانان پاک این سرزمین و دنیا ثابت کنیم که حتی در عصر تزلزل مبانی دینی و سقوط ارزش های اخلاقی نیز می توانن ایستادگی کرد و تا آخرین لحظه های عمر زندگی ای سرشار از معنویت و عشق به لقای پروردگار داشت .با این اوصاف نگارنده با تاسی به قران شریف که در بسیاری از آیات مبارکه درباره عظمت و مقام شهدا و مبارزان راه حق و فضیلت سخن به میان آورده است و با پیروی از سیره پیامبر اکرم (ص) که همواره از پیشتازان در جنگ و جهاد و شده با تجلیل و احترام یاد می فرمودند سعی در زنده نگهداشتن یاد و خاطره یکی از شهدای گرانقدر روحانیت در زمان دفاع مقدس را دارد .

علت انتخاب نگارش خاطرات و زندگینامه این شهید، داشتن شناخت کامل از زوایای مختلف زندگی او، آشنای با نقاط برجسته ایمانی و اخلاقی ایشان بوده است که می تواند الگوی مناسبی برای جوانان ما باشد انشاءالله ....

این بی شمار لاله رخان در هوای یار

تا روز وصل ثانیه ها را شمرده اند

مجموعه حاضر ، تلاشی است پیرامون زندگی یکی از سربازان مخلص امام زمان (عج)طلبه شهید محمد خونجگری انسانی که در تمام عمر خویش همتش جلب رضایت خداوند بود ،و در میدان مبارزه با کسانی که به مرزهای کشور اسلامی-ما با هدف ساقط کردن انقلاب اسلامی -تجاوز کردند به دفاع برآمد.

رادمری که وجودش مملو از عشق به ائمه اطهار و پیروی از ولایت فقیه بود و در نهادش آرزوی جز لقاء خداوند و شهادت در راه او نبود .

اخلاص، تقوا، صداقت و بزرگی او مارا بر آن داشت تا گوشه ای از عقاید، افکار، صفات والای انسانی و حیات طیبه اش را بر صفحه اوراق بیاوریم تا به این اندیشه شهید، جامه ی عمل بپوشانیم چرا که به گفته او:

این شهیدانند که باید آثار و پیام هایشان زنده بماند تا برای نسل های آینده الگو باشد و خط سیر و مسیر را مشخص کنند .

و یا اینکه :

خون شهادت که مارا به این جا رسانیده است، فراموشتان نشود.

در پایان یاد آوری سه نکته را لازم می دانم:

نخست آن که تمامی این مجموعه بر اساس اسناد و مدارک موجود و مصاحبه هییی که با برخی از دوستان و هم زمان آن شهید صورت گرفته است ، تهیه و تدوین شده است .

دوم در زمان های پایانی تهیه این کتاب با کمال تاسف و تاثر ، عاشق دلسوخته اهل بیت پدر بزرگوار شهید شیخ محمد، حاج عبدالحسین خونجگری که پی گیر و مشوق مراحل تدوین این مجموعه بود در صبحگاه نیمه شعبان در شهر مقدس قم دارفانی را وداع گفت و ما را در غمی بزرگ فرو برد. علو درجات و حشر با ائمه معصومین را برای آن فقد سعید آرزومندیم .

سوم برخورد لازم می دانمک از باب من لم یشکر المخلوق و لم یشکر الخالق از همه سرورانی که نگارنده را در تهیه این کتاب تشویق و یاری نموده اند، تشکر و قدر دانی نمایم و از کاستی های آن عذر خواهی کنم.

همچنین از راهنمای های آقایان جواد چناری، عبسعلی رضاپور و احمد سعیدی که هدایت، ویراستاری و نمونه خوانی این نوشته را متقبل شده و عزیزانی که قبول زحمت نموده و با ارایه خاطرات خود زینت بخش این نوشتار شدند.

از همیاریر و مساعدت مسئولین محترم بنیاد شهید انقلاب اسلامی شهرستان شاهرود، اداره کل بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان سمنان و اداره کل مجلات و نشر شاهد که زمینه چاپ و نشر این کتاب را فراهم نمودند.

از عنایت ویژه آقایان محمد علی مطه ۹ری نژاد مدیر کل محترم بنیاد شهید استان سمنان و حبیب الله ابراهیمی نسب کارشناس پژوهش استان که با فراهم نمودن امکانات، تشویق ها و پیگیری های مستمر خود از اولین مراحل آماده سازی تا مرحله چاپ این مجموعه سعی و تلاش و افری داشته اند کمال تشکر را دارم.

در پایان از درگاه خداوند متعال، موفقیت و پاسداری از ارزش های دفاع مقدس را برای همه این عزیزان مسئلت دارم.

قم، علیرضا عالمی

بهمن ۱۳۷۸



## گفتار اول

### نگاهی کوتاه به زندگی شهید

محمد در بیست و نهم دی ماه یکهزار و سیصد و چهلدو، در بسطام دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در دبستان دولتی بایزید، راهنمایی را در مدرسه بیست و پنج شهریور همان شهر و دوران متوسطه را در هنرستان شهید باهنر شاهرود گذراند.

شهید از همان دوران کودکی در مجالس قرآن و دعای ندبه و مسجد شرکت می نمود و روح خود را در انس با قرآن و سیره ائمه معصومین (ع) آشنا می ساخت. و تا آن جا پیش می رفت که خود را در زمره سربازان امام زمان (عج) و مبلغین دین قرارداد و با تفال به قرآن کریم سوره نور آیه ۵۵ در حوزه علمیه قم مدرسه رسول اکرم (ص) مشغول به کسب معارف دینی شد.

در حال گذراندن پایانت دوره تحصیلی متوسطه و دریافت دیپلم بود که با جریانات نهضت شکوهمند امام راحل (ره) مواجه گشت او با انتخاب صحیح و با شور و اشتیاق زیاد خود را در متن انقلاب قرار داد و علاوه بر شرکت در مراسم و تظاهرات شهر بسطام و شاهرود در هدایت دوستان خود به سمت انقلاب نیز نقش موثری داشت.

با تشکیل بسیج مستضعفین از همان روزهای نخست وارد آن شده و با طی آموزش عمومی و نظامی که مقارن با تاریخ ۹۳/۲/۱۲ بود برای حفظ انقلاب و دستاوردهای آن و نیز خدمت به میهن اسلامی خود، بی وقفه در این مدرسه عشق مشغول به فعالیت شد.

در زمان تحصیل دروس حوزی احساس کرد که امروز حفظ اسلام به ماندن در حجره و دروس خواندن نیست بلکه برای حفظ آن باید کمر همت را بست و در راه خدا و حفظ این مرز و بوم مردانه



پای در میدان نبرد گذاشته و ادای تکلیف نمود. در سال ۱۳۶۰ درس و بحث را تعطیل کرده و عازم میدان جنگ شد و در جواب کسانی که او را از رفتن به جبهه باز می داشت می گفت:

(درس می خوانیم که فردا حلال را از حرام تشخیص بدهیم و بتوانیم به تکلیف شرعی خود عمل کنیم. اما در بعضی موارد (مثل) امروز ترک درس و حضور در جبهه تکلیف شرعی است. زیرا امام می فرماید امروز دفاع از اسلام و ایران برای همه قشرها از اهم واجبات الهی است که هیچ چیز مانع از انجام آن نمی شود. (حال) چه شخصی حاضر است تکلیف و واجب امروز خود را عمل نکند به امید این که در آینده تکلیف شناس در سال ۱۳۶۴ ازدواج نمود. پس از آن نیز چندین بار به جبهه های حق علیه باطل شتافت تا این که در فروردین ماه ۱۳۶۵ به آرزوی دیرینه خود یعنی شهادت نایل آمد. از او یک دختر با یادگار مانده است.

به قلم شهید

(ربنا علیم توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر) پروردگارا ما را در هر کاری به تو توکل می کنیم و از تو استعانت می جوئیم که بازگشت همه ما به سوی تو است .

با درود و تحیت به رهبر عظیم الشان جهان اسلام و با درود و سلام بر رزمندگان و شهیدان .

خلاصه ای از خاطرات چند ماه خود را در جبهه به استحضار شما می رسانم :

صبح روز چهارشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۶۰ ، به محل ثبت نام در بسیج شاهرود رفتم و با تکمیل پرونده خود، شب همان روز با قطار به تهران اعزام شدیم .بچه ها از همان اول حرکت با یک روحیه ای بسیار عالی ، با چهره های بشاش ،با لبانی پر از خنده و با شور و اشتیاق و آفری، فضایی را به وجود آورده بود که گویی سوی محفل شادی روانه اند.آن ها با یک حالتی که گویی گمشده ای را

پیدا کرده باشند در پوست خود نمی گنجیدند. مسیر ها را فرسنگ طی می کردیم تا آن که به تهران پادگان امام حسن (ع) رسیدیم. بعد از چند ساعت استراحت تجهیزات انفرادی مثل پوتین و لباس گرم و بسیجی را به ما تحویل داده و از آن جا به پادگان حمزه رفتیم .

صبح روز جمعه ۱۶ بهمن ماه کلیه بچه ها را جهت سهولت و سرعت عمل در امر آموزش و بر اساس مدارک علمی و سنی دسته بندی کردند.

از ۱۷ بهمن ماه کلاس های آموزشی ما با فعالیت هشت ساعت در روز شروع شد.

روزها یکی پس از دیگری سپری می شد. شب ها بعد از نماز مغرب و عشا به اتفاق همه برادران دعای توسل می خواندیم. در هر شب جمعه در جمع تمام فرماندهان سپاه و گروه ها و نیز برادران داوطلب بسیجی به خواندن دعای کمیل می پرداختیم. در چنین فضایی به یاد زمان حضرت علی (ع) می افتادم که تمام فرماندهان و سربازانش در یک صف واحد با خضوع و خشوع در برابر پروردگار یکتا به کرنش می افتادند. می دیدم که در این مراسم دعا، همگی هم ناله می شدند و یک صدا حضرت مهدی (عج) را صدا می زدند. در آخر دعا فرماندهان پادگان به نوحه سرایی می پرداختند و با بقیه برادران به سینه زنی مشغول می شدند .

اکثر نوحه ها به یاد امام زمان خوانده می شد با تاریک کردن فضای محفل ناله ( یا مهدی) از هر گوشه مجلس بلند بود، آن ها با ضجه و زاری ، فرج آقا امام زمان را از خداوند خواستار بودند .

روز های هفته را با شور و شوق زیادی پشت سر می گذاشتم تا این که روز پنج شنبه ۲۲ بهمن ماه

جهت شرکت در مراسم رژه و جشن پیروزی انقلاب اسلامی راهی میدان آزادی شدیم که با

فریادهای درود بر برادر بسیجی مردم شهید پرور تهران، مورد استقبال قرار گرفتیم . خوشبختانه با

وجود آن همه توطئه های ضد انقلاب که مردم را از انقلاب بریده و از صحنه، خارج شده می دانست خود شاهد بودم که چگونه با یک علاقه و اشتیاق خاصی دسته دسته همانند امواج خروشان راهی میدان آزادی بودند .

با ازدحام جمعیت در میدان ، جایی برای ایستادن نبود.

بعد از اتمام آموزش های نظامی، عقیدتی و سیاسی سر انجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۷ به سمت اسلام

قریب به دو کیلومتر بود. محل استقرار ما از نظر استراتژیکی از موقعیت خاصی برخوردار بود و از آنجایی که ما را برای یک سری عملیات غافلگیرانه آماده کرده بودند بدین جهت مقر ما به شدت از دید دشمن مخفی بود. و اما جبهه ! چه جبهه ای!!جبهه حق علیه باطل ،جبهه امام زمان(عج) ،جبهه دیدار عاشقان خدا، جبهه ای که انسان را از عین الیقین می رساند و جبهه ای که حقایق اعجاز و وعده های الهی را به جلوگه مشاهده و شهود می کشاند. جبهه معبد عبادت کنندگان مخلص و پاکبازان و عاشقان خدا و محل ضجه و زاری از فراق مهدی منتقم و جایگاه دیدار عاشقان فرزندان زهرا (س) است.جبهه،دانشگاه خودسازی و انسان سازی است. جبهه دانشگاه شجاعت و مروت و جوانمردی و فداکاری و محل از بین بردن خوف و فزع و محل دادن درس وفاداری و جانبازی به انسان های زیر سلطه و محل پرواز انسان به لقاءالله و پیوستن

گفتار دوم

خاطرات

به قلم شهید

(ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر) پروردگارا ما در هر کاری به تو توکل می کنیم و از تو استعانت می جوییم که بازگشت همه ما به سوی تو است.

با درود و تحیت به رهبر عظیم الشان دجهان اسلام و با درود و سلم بر رزمندگان و شهیدان.

خلاصه ای از خاطرات چند ماه خود را در جبهه به استحضار شما می رسانم.

صبح روز چهارشنبه ۱۴ بهمن سال ۱۳۶۰ به محل ثبت نام در بسیج شاهرود رفتم و با تکمیل پرونده خود، شب همان روز با قطار به تهران اعزام شدیم. بچه ها از همان حرکت با یک روحیه ای بسیار عالی با چهره بشاش با لبانی پر از خنده و با شور و اشتیاق و افری فضای را به وجود آورده بودند که گویی سوی محفل شادی روانه اند. آن ها با یک حالتی که گویی گمشده ای را پیدا کرده باشند در پوست خود نمی گنجیدند. مسیرها را فرسنگ طی می کردیم تا آن که به وجود آن همه توطئه های ضد انقلاب که مردم را از انقلاب بریده و از صحنه خارج شده می دانست خود شاهد بودم که چگونه با یک علاقه و اشتیاق خاصی دسته دسته همانند امواج خروشان راهی میدان آزادی بودند. با ازدحام جمعیت در میدان ، جایی برای ایستادن نبود.

بعد از اتمام آموزشی های نظامی ، عقیدتی و سیاسی سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۷ به سمت اسلام آباد غرب حرکت کردیم بعد از توقف چهار روزه در ی.کی از پادگان ها جهت تحویل تجهیزات جنگی و توجیه منطقه، راهی منطقه کور سیاه شدیم. فاصله ما با عراقی ها قریب به دو کیلومتر بود. محل استقرار ما از نظر استراتژیکی از موقعیت خاصی برخوردار بود و از آن جایی که ما را برای یک سری عملیات غافلگیرانه آماده کرده بودند بدین جهت مقرر ما به شدت از دید دشمن مخفی بود .

و اما جبهه! چه جبهه ای!!

جبهه حق باطل ، جبهه امام زمان (عج) جبهه دیدار عاشقان خدا جبهه ای که انسان را از عین الیقین به حق الیقین می رساند و جبهه ای که حقایق اعجاز و وعده های الهی را به جلوه گاه مشاهده و شهود می کشاند.

جبهه معبد عبادت کنندگان مخلص و پاکبازان و عاشقان خدا و محل ضجه و زاری از فراق مهدی منتقم و جایگاه دیدار عاشقان فرزند زهرا (س) است . جبهه ، دانشگاه خودسازی و انسان سازی است. جبهه دانشگاه شجاعت و مروت و جوانمردی و فداکاری و محل از بین بردن خوف و فزع و محل دادن درس وفاداری و جانبازی به انسان های زیر سلطه و محل غلبه نفس مطمئنه بر نفس اماره است. خلاصه این که جبهه محل پرواز انسان به لقاء الله و پیوستن به ملکوت اعلی و رهایی از بین زندان تنگ و تاریک دنیا است و...

برادران همگی با شور و شوق و افری ، سپری شدن روزها را نظاره می کردند و تنها ناراحتی آنها این بود که چرا حمله ای صورت نمی گیرد تا....

دل ما، عقده های زیادی داشت که می بایست از راهی آن را می گشودیم. یکی از آنها متوسل شدن به ائمه بالاخص صاحب الزمان (عج) بود. راه دیگر نگهبانی در دل شب و در میان سنگر، زیرا در شب تاریک است که می توانیم نگاهمان را به هر طرف بیاندازیم تا با کمک رب، مهدی موعود با آن جمال نورانش بیاید و دیدگانمان را به جمال دل آرایش منور سازد. خلاصه نگهبانی شبانه خود را با ضجه و زاری و ناله در فراق مهدی به صبح می رساندیم.....

فقط می ترسم که بمیرم و به این چند آرزوی خود نرسم:

اولین آرزوی من دیدن آن جمال پر عظمت و پر افتخار نورانی حضرت مهدی (عج) است.

دومین آرزوی من در بغل گرفتن قبر شش گوشه امام حسین (ع) است.

سومین آرزوی من رفتن به مکه معظمه و مدینه منوره و زیارت کردن قبر حضرت رسول (ص) و

دختر گهربارش زهرا (س) و چهر فرزند مظلوم و غریبش (علیهم السلام) است .

چهارمین آرزوی من که دیگر آخرین حد تکامل انسان و رستگاری و قطعی و رسیدن به اوج فله

عبودیت الله می باشد. شهادت است. از خداوند منان مسالت دارم که مرا بع آرزوهایم برساند و

ناامیدم نکند.

انشاءالله.

همیشه دعاها و نمازها را باهم می خواندیم .درسنگر ما همزمان با ساعت ۴ صبح که بیدارباش بود

از خواب بیدار می شدیم و شروع به خواندن نماز شب و دعا و مناجات و نماز صبح می کردیم.

شب عید فرا رسید ،ساعت دوازده شب بیدار باش زدیم و تاصبح مشغول خواندن نماز و دعا و

مناجات بودیم تااینکه ساعت تحویل فرا رسید و وارد سال نو شدیم. سال شهید و سال پیروزی و ما

نیز در میان نگر با هدایای مردمی سفره ای پهن کردیم و عکسی هم به یادگار گرفتیم.

روز یک شنبه ۶۱/۱/۲ خبر دادند که ملاقاتی دارید وقتی ککه به دژبانی رسیدیم چشمم به جمال پدرم

افتاد . آمدن او یک روحیه بسیار عالی به من داد. اوهم مرا بسیار تشویق نمود. از خداوند می خواهم

که در قبال زحمت های فراوان ایشان و مادرم در دنیا و آخرت اجر جزیل و عظیمی به آن ها

عنایتفرماید. از همه آنها بسیار ممنونم و امیدوارم که مرا حلال کرده باشند

برمن و تو ای برادر و خواهر تکلیف است که راه پرپیچ و خم حسین (ع) را دنبال کنیم و از خون های پاک شهدا حفاظت نماییم تا این که امام زمان انشاءالله به یاد و انتقام خون تمامی شهدا بالآخر امام حسین (ع) را از ظالمین بستاند.

از زبان همراهان

## اخلاق

سخن گفتن از طلبه شهید شیخ محمد خونگری کار بسیار سختی است و آن چه ما می خواهیم بیان کنیم ظاهر قضیه است. اما در باطن چه خصوصیات اخلاقی را داشته اند خدا می داند و خود شهید. اما آن چه را که ما در ظاهر دیدیم انسانی بسیار خوش برخورد بود و با چهره ای بشاش با انسان برخورد می کرد و آن قدر برخوردش گرم و جذاب بود که جرقه ای از محبت در دلت روشن می کرد

شهید شیخ محمد از نمونه های بارز اخلاقی در میان رزمندگان محسوب می شد او طلبه ای متواضع با صفا با اخلاص خوش اخلاق و مهربان بود دوستانش از انس با ایشان لذت می بردند. هر وقت به چهره اش نگاه می کردی دنیایی از عشق محبت و عظمت و شور بود که انسان به آن غطبه می خورد به نظر من او کسی بود که ادب را نحو کامل رعایت می کرد.

## دوستی

در برخورد گرم ایشان حسین سعیدی ، جرقه ای از محبت شهید شیخ محمد در دلم زنده شد. به دنبال فرصتی بودم تا اساس دوستی را با ایشان مطرح کنم تا اینکه خداوند اسباب مودت را فراهم نموده و بنده با ایشان هم‌رزم شدم. در آن ایام هر لحظه خودم را به او نزدیکتر می کردم و چه بسا

انسی بود که باهم داشتیم . او حتی از کوچکترین راهنمایی ها نسبت به دوست خود دریغ نمی کرد.  
اگر اشتباهی می کردی حتما آن را تذکر می داد و اگر کار خوبی انجام می دادی به تکرار آن تشویق  
می نمود و می گفت:

من چون شمتارا دوست دارم و از وظایف دوستی هم این است که دوست خود را راهنمایی کند  
بنابراین من به شما تذکر می دهم

از باب نمونه این که ایشان از کوچکترین اعمال مستحبی تا بالاترین اعمال از واجبات را به دوست  
خود تذکر می داد. مثلا ریزترین مسائل غذا خوردن از قبیل: روش غذا خوردن اسلامی نحوه نشستن  
بر سز سفره آداب اول و آخر غذا مثل شروع و ختم غذا بانمک و دیگر موارد لازم را تذکر می داد و  
در راس آن بالاترین و مهم ترین مسائل مربوط به اطاعت از رهبری و ولایت بود که معمولا متذکر  
می شد.

از اخلاقیات خاص دیگر ایشان نسبت به دوستانش راهنمایی کردن آنها به عنوان مشاوره امین و با  
دقت بود . یادم هست که راجع به ازدواج می گفت:

دختری را برای همسری آینده ات انتخاب کن که درعین دارایی ساده زیست متواضع و درعین نیاز و  
احتیاج صابر باشد.

شیخ محمد برای مسائل شخصی، موقعیت اجتماعی ، همشهری بودن و یا دیگر مسائل ناچیز دنیوی  
باکسی دوست نمی شد. تنها معیار دوستی او رضای خدا بود. او فردی نبود که فقط با عده ای خاص  
دوست باشد. بلکه باهمه طرح دوستی می ریخت. البته باهرکسی هم مطابق شان و لیاقت و استعداد



درونیس برخوردار می کرد آنقدر شیفته او بودم که حاضر بودم پس از بازگشت از جبهه هر کجا باشد بدیدنش بروم تا چیزی از او یاد بگیرم.

فریاد درس خوب

از ویژگی های شهید شیخ محمد در باب دوستی این بود که مواظب و مراقب دیگر افراد بود. یعنی عالم به محیط اطرافش بود و به خاطر همین خصوصیت و دقتش بود که فریادرس خوبی هم بود. فریادرس نسبت به افرادی که می دید در عملیات ها و ماموریت ها بهترین عزیز یا رفیق و همسنگر خودش را با شهادت از دست داده و حال تنها مانده است به کمک او می رفت نه تنها نسبت به شهادت ها بلکه اگر رفیق بسیار صمیمی کسی به مرخصی می رفت او خود را تنها احساس می کرد، حتما به سراغ این گونه افراد رفته و با سرکشی هر روز و با آن الفاظ شیوا و زیبایش از او دلجویی می کرد و ضمن آرامش دادن به وضعیت روحی مکفداری از این تعلقات شدید دنیایی او را نیز می کاست تا در صورت از دست دادن دوست خود زمینگیر نشده بلکه آماده تر بشود و خلاصه این که خلاء فقدان دوست را با حضور مستمر خود پر می کرد.

مدرسه رسول اکرم (ص)

در مدت کوتاه حجره نشینی شهید محمد در مدرسه رسول اکرم (ص) دو قضیه اساسی اتفاق افتاد:

نخست آن که شهید با سیر و سلوک اخلاقی قلب هایی را شیفته و مشتاق خود ساخت زیرا او با سه صفت بارز و آشکتار درخشید که عبارتند از

۱- تهجد و راز و نیاز های پرسوز شبانه

۲- اذان صبحگاهی که با صدای گرم و دلنشین خود خفتگان محروم لازمات سحر را به خود می آورند و بیدار می نمود.

۳- حصول اطمینان از این که دیگر طلاب غذای کافی داشته باشند.

او قبل از صرف غذا به ویژه در شب اول به سراغ حجره های داخل سالن خود می رفت که مبادا کسی گرسنه باشد و اوسیر. آنگاه با اطمینان غذا را تناول می کرد و در غیر این صورت یاد آنان را به حجره خود دعوت می کرد و یا گذارا به حجره آنان می برد. به خاطر همین اوصاف حسنه ای بود که بعد از شهادتش دوستان طلبه مدرسه رسول اکرم می سوختند و این وعده الهی در مورد او نیر محقق شده بود که (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن و دا) کسانی ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خداوند محبت آنها را در دل می افکند.

دوم: به علت این که در میان بچه های رزمنده شهرستان به عنوان یک محور از محبوبیت خاصی برخوردار بودند بنابراین بسیاری از عزیزان رزمنده شهرستان شاهرود در هنگام عزیمت به صحنه های نبرد حق علیه باطل در قم به حجره شهید می رفتند و پس از تجدید دیدار، به اتفاق یک دیگر به جبهه می رفتند. انبوه رفت آمد رزمندگان که بعدا به شهادت رسیدند سبب شده بود تا حجره ( ۶۹ ) را حجره الشهداء بنامند.

احترام به خانواده

شیخ محمد احترام زیادی برای خانواده شهید قائل می شد و می گفت :

((خانواده های شهدا دارای قرب و منزلت هستند و احترام آنها لازم و واجب است))

تا آنجا که به خاطر دارم، شیخ محمد اصلا چای نمیخورد در ماه مبارک رمضان سال ۶۴ یک شب منزل ما افطار دعوت بود. من به پدرم گفتم امشب یکی از پاکترین بندگان خالص خدا به خانه تو می آید صبر کن تا او را ببینی. موقعی که شیخ محمد آمد احترام زیادی به پدرم به عنوان پدر شهید قائل شد. در مواقع پذیرائی بود که پدرم برایش چای ریخت و تعارف کرد، شیخ محمد گفت:

«من اصلا چایی نمی خورم؛ اما به احترام یک پدر شهید می خورم».

و بعد انگشت خودش را زد داخل چای و در دهان خود گذاشت و گفت: «این هم برای آن که دست شما را رد نکرده باشم». بعد هم چند لقمه ای نان و پنیر خورد و گفت: «از دنیا ما را همین بس». بعد هم چند لقمه ای نان و پنیر خورد و گفت: «از دنیا ما را همین بس است». بعد روایت شریف مولا علی (ع) را خواند که فرمود «هر کسی که در دنیا سعی و همتش پر کردن شکمش باشد ارزشش هم به همان مقداری است که از او خارج می شود».

رعایت ادب

همان شب در اولین حرکتش پدرم را جذب خود کرد. با شناختی که از نحوه عبادت و اقامه نماز اول وقت شیخ محمد داشتم، اما آن شب عکس آن را مشاهده کردم، او اول افطار کرد و بعد نماز مغرب و عشا را خواند وقتی علتش را از او جویا شدم گفتم:

«دیدم پدرت سر سفره منتظر ما نشسته است و این خلاف ادب بود که او را بیشتر منتظر بگذاریم ،

چون اینها از کسانی هستند که باید مورد احترام قرار می گیرند»

اغتنام فرصت ها

شهید شیخ محمد وقتی وارد جبهه می شد می گفت:

(باید از فرصت های جبهه کمتال استفاده را کرد تا بعدا پشیمان نشویم) از همان شب اول گفت :

«برنامه ریزی کنیم که قبل از اذان صبح بیدار شویم و برنامه مناجات ، دعا و نماز شب داشته باشیم تا بتوانیم به نحو احسن از فرصت ها استفاده کنیم»

و اگر احیانا کسی حاضر نمی شد او خودش به تنهای عمل می کرد و موفق هم بقود.

بارها می گفت:

«باید قدر این فرصت ها و ساعات و لحظه هارا بدانیم.حیف است اینها از دست برود روزی خواهد آمد که افسوس این لحظات نورانی و پر برکت را خواهیم خورد، این جاست که باید خودمان را بسازیم»

شهید شیخ محمد در قسمتی از دست نوشته هایش می نویسد:

«حضرت علی (ع) می فرماید: (( وقتها را غنیمت بشمارید که می گذرد مانند گذاشتن ابرها)) و همچنین می فرماید: (ضایع کردن فرصت نهایتش غم و غصه است.) و یکی از مسائلی که بعد مرگ از انسان سئوال می کنند چگونگی گذشت عمر انسان است. فرصت های جبهه یکی پس از دیگری می گذرد.اما وقتی که به شهر و دیار خود برمی گردیم آن وقت غصه می خوریم که چرا استفاده نکردیم و آن وقت هم که افسوس خوردن فایده ای ندارد.

انسان می بایست در همه حال، چه در جبهه ، چه در پشت جبهه قدر و منزلت خودش را بداند، و در انجام عبادات یا دیگر کارهای خیریه نهایت استفاده و بهره را از فرصت های عمرش ببرد.

درجبهه حداکثر استفاده را از وقتها یمان جهت خود سازی و تعالی روح کنیم .لااقل روزی چند ساعت با خدای خویش درجایی خلوت کرده با تخلیه و تجلیه خود را به والا ترین مراحل بندگی و خضوع برسانیم و وقتهایمان را بیهوده هدر ندهیم، زیرا انسانی که بیکار و یا در خواب است چطور می فهمد که در کجاست و از کجاست و به سوی کجا روانه است؟

اهتمام در درس

در جبهه هاهم، از درس و بحث خود غافل نبود در همان آخرین اعزام ء، در مقر حمید پیه همراه با طلبه های دیگر، ( شهید اریس آبادی و قرایی )، از فرمانده گردان خواستند که اوقات فداغتی برای ایشان قرار دهد تا بتوانند هم به درس و بحث طلبگی خود برسند ، وهم درکنار درس های حوزوی خود مسوولیت هایی را که به عهده داشته اند، انجام دهند.

با شروع عملیات وارد منطقه فاو شدیم. با استقرار در خط مقدم وضعیت گردان شکل خاصی به خود گرفت.پاتک دشمن آغاز شد. استقامت و پایداری وصف ناپذیر رزمندگان مانع از ورود دشمن به مناطق فتح شده گردید دراین نبرد طلبه ها،نقش بسزایی داشتند. شهید شیخ محمد درایامیکه در خط مقدم عزیمت به جبهه تعدادی از نوارهای درسی حوزه را همراه خود می برد ودر جبهه آنها را گوش می کرد.

صبح همان روزی که به شهادت رسید. از سنگر برای وضو گرفتن بیرون آمده بود، آن روز گویا از همه روزها شادابتر و با نشاط تر بود، چهره ای برافروخته داشت اودرس و بحث و جبهه و شهادت راباهم آمیخته بود و می گفت.

((من در اینجا درس و بحث ها رابهتر از پشت جبهه دریافت می کنم.))

اوایل که وارد منطقه حمیدیه شده بودیم به اتفاق چند نفر از دیگر طلاب و دوستان تصمیم گرفتیم جهت استفاده بیشتر از فرصت های خود کلاس درسی برگزار کنیم. قرار بر آن شد که یکی دو ساعت قبل از اذان صبح کلاس برگزار شود.

چندشب، کلاس باحضور شهدایی چون شیخ شهاب الدین ادریس آبادی، شیخ محمد محمدی، شیخ ابوالقاسم صفاری و سید محسن میرکریمی و چندتن از دیگر دوستان برگزار می شد. باتوجه به این که قبلا راجع به کلاسی باشهید شیخ محمد نیز هماهنگی شده بود، اما دیدیم ایشان شرکت نمی کنند.

یک روز به او گفتم : چرا شب ها سر کلاس نمی آیی؟

گفت: (( در آن شب من فرصت ندارم.))

گفتم:(آن فقط شب چه کار می کنی که فرصت نداری.؟)

دوباره گفت : ((همین را بدان که در آن ساعت وقت ندارم.))

مدتی از این گفتگو گذشت . تصمیم گرفتم، سر این مطلب و راز این معما را کشف کنم .لذا یک شب مراقب او بودم دیدم در همان نیمه های شب فانوس را برداشت و به طرف خارج از محوطه گردان حرکت کرد. به یک چادر خالی که حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ متر بیرون از محوطه و بدور از دید گردان نصب شده بود رسید، و به داخل آن رفت تنهای تنها شروع کرد به خواندن نماز شب و مناجات هایی توأم با سوز و گداز. او بعدها نیز، هر شب این برنامه را ادامه می نداد خوب فهمیده بود که نیمه های شب جای عبادت است نه کلاس درس.

## ترک تحصیل

شهید شیخ محمد از آنجایی که حضور در جبهه را از اهم واجبات می دانست بنابراین علم و عمل را با هم توأم نموده بود. او یکسال ترک تحصیل کرده و خواندن دروس حوزوی را به طور جدی کنار گذاشته و در قرار گاه مهندسی رزمی خاتم الانبیاء (ع) اهواز، به عنوان راننده وسایل سبک و سنگین ، مشغول به ادای وظیفه شد. در این مدت ، شهید از نظر کارایی مدیریت، رشادت ، معنویت و زحمات خالصانه و دلسوزانه خود آنچنان درخشید و مفید و کاآمد گشت که فرمانده ایشان شهید سید علی ابویی او را حلال مشکلات می نامید و می گفت (( با وجود محمد در کارها غصه ای نداریم.))

## حادثه تلخ

در زمانی که شهید محمد در قرار گاه مهندسی خاتم الانبیا (ع) مشغول انجام وظیفه بود. یکی از سخت ترین روزهای عمر خود را پشت سر گذاشت او همیشه با حسرت از آن روز یاد می کرد. شرح واقعه آن از این قرار بود که، از یکی از مرخصی های کوتاه مدت خود موقع برگشت به جبهه، پسر عموی گرامیش شهید احمد که از همان دوران کودکی مانند دویار باوفا و صمیمی بودند، و تازه دوران خدمت سربازی خود رانیز به پایان رسانده بود، اصرار داشت به همراه شهید محمد به منطقه برود. شهید محمد ابتدا جواب منفی می دهد اما سرانجام با تشکیل پرونده در سپاه پاسداران شهرستان شاهرود باتفاق یک دیگر به سمت قرار گاه مهندسی خاتم الانبیا (ص) که در کردستان مستقر بود، در آنجا در کنار یک دیگر مشغول احداث پل مهم سید الشهداء و عریض کردن جاده های آشنا می شوند. در همان روزها بنا به ضرورت ، به شهید محمد ماموریت داده می شود که جهت تحویل چند دستگاه لودر و گریدر و دیگر وسایل فنی مورد نیاز قرارگاه به شهری برود. شهید احمد هم باتفاق فرمانده مهندسی قرارگاه و چهار نفر دیگر برای آوردن یک دستگاه گریدر که در منطقه

جامانده بود عازم ماموریتی دیگر می شود. شهید محمد به علت نا امن نبودن این منطقه به شهدا احمد اصرار می کند که جای خودش را با او عوض کند که شهید احمد و دیگر همراهانشان به دست خود فروختگان کومله و دمکرات در کربلای خونین ((سردشت)) به طور مظلومانه ای به شهادت می رسند. این حادثه تلخ ، تمام وجود و قلب شیخ محمد را آتش زد . او همیشه حسرت می خورد که چرا با آن جمع نبود. و با آنان به این فیض عظیم نرسید تکیه کلام همیشگی اس این بود: (قرار نبود احمد برود و من بمانم !)

ازدواج

بعد از گذشت یک ستال از شهادت پسر عموی بزرگوارش از طرف پدر و مادرش به او پیشنهاد شد. با امتناع زیادی می گفت:.

(چطور ازدواج کنم در حالی که می بینم همه عزیزان و رفیقانم به خصوص احمد به شهادت رسیده اند و پرپر شده اند ؟ من خجالت می کشم از آنکه ببینم آنان از این دنیا دل کنند و پرواز کردند و من تازه می خواهم به طور جدی تر وارد دنیا و تعلقات دنیا بشوم.))

تا این که در اثر اصرار پدر و مادر ، پیشنهاد ازدواج را با چند شرط ، پذیرفت که عبارتند از:

۱-هرگاه حضورم را در جبهه نیاز بدانم ، بدون هیچ قیدو شرطی به میدان جنگ می روم و ازدواج را مانع حضور من در جبهه ندانید .

۲-به احترام شهدا و آنهایی که الان در جبهه ها هستند حق اجرای هیچگونه مراسم تشریفاتی را ندارید.



۳- اصرار داشت که عاقد مقدار نقدینه حضرت زهرا (ع) را در دفتر عقد ذکر کند.

ایشان بالاخره در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۱۱ ازتواج کردند.

به چند نکته ظریف از این ازدواج اشاره می کنیم :

یکی از دوستانش نقل می کند یکی دو روز قبل از ازدواجش به اتفاق یک دیگر ، جهت خرید یک جفت کفش به شاهرود رفتیم او به من گفت:

((شما یک کفش خوب و قشنگ اما کاری برایم انتخاب کن)) من

نمی دانستم که او کفش را برای چه می خواهد و چون من از محیط اطرافم تنها کفش والیبال و کتابی و چینی را دیده بودم مرتب به او پیشنهاد خرید کفش چینی می دادم و اما او در جواب می گفت (( من یک کفش می خواهم که هم برای عروسیم باشد و هم برای میدان جنگ. و نهایتاً کفشی را انتخاب کرد که برای هر دو مقصدش مناسب بود

ایشان مراسم عقد و عروسیش را خیلی ساده و مخفیانه انجام داد ولی از آنجایی که یکی از موارد استحباب ولیمه دادن در ازدواج است. شهید شیخ محمد هم در شب نیمه شعبان ، مراسم جشن و سروری که به مناسب میلاد با سعادت امام زمان (عج) در صحن مطهر امام زاده محمد (ع) برگزار بود ، از عموم مردم شرکت کننده د مراسم دعوت به صرف شام نمودند.

در یک ضیافت خصوصی در منزل ، تنها از کسانی که بوی جبهه و جنگ از آنها به مشام می آمد و از یاران جنگ بودند پذیرایی به عمل آورد.

او در مراسم عقد و عروسی خود، همان لباس شاده و همیشگی اش ، اورکت بسیجی و و شلوار خاکی رنگش را پوشیده بود. هنوز مدت کوتاهی نگذشته بود که عازم جبهه شد و در مراجعت از آن ، در شهریور ماه همان سال به قصد ادامه تحصیل روانه قم گردید، و خانه ای برای سکونت در خیابان شاه ابراهیم جنب مدرسه رسول اکرم (ص) اجازه نمود.

ویژگی های اخلاقی شهید در منزل

اگر چه او مدت کمی را در کنار همسرش می گذراند، اما در طول اندک این زندگی مشترک از باب رشد و کمال و گرم شدن کانون زندگی و خانواده دائما سفارش هایی را به همسرش می نمود ، که از باب نمونه سه موضوع آن متذکر می شویم .

نخست : سفارش دائمی و همیشگی او به همسرش بر اطلاعات از خدا و انجام واجبات و ترک محرومات الهی.

دوم « تاکید زیاد بر مواظت و حفظ حجاب که در این زمینه بارها همسرش را به خواندن زندگینامه حضرت زهرا (س) سفارش می کرد ، و متذکر می شد که باید زنان ما در زندگی کوتاه و سخنان ارزشمند آن حضرت درس بگیرند تا خود الگویی در جامعه باشند. او می گفت: « عزت و سعادت زن در گرو حفظ حجاب و خوب خان داری کردن است.»

سوم: به پرهیز از اسراف و تبذیر در مصارف اقتصادی خانه سفارش کرده و به این نکته اشاره شده است :

« در این برهه حاصل از جنگ و مشکلات اقتصادر مملکت از خواسته های غیر ضروری که جز هوی و هوس چیز دیگری نیستند ، باید پرهیز کرد.»

در ادامه می گفت:

« آنچه که از انسان برای خودش باقی می ماند نتیجه اعمال خوب یا بدش است، اما مادیات نصی دیگران خواهد شد و تنها حساب و کتاب آن برای فرد باقی می ماند.»

بارها تاکید داشت که شما ندر مصارف زندگی شخصی خودتان حد اعتدال را حفظ کنید و اضافه برا آن را در جبهه و جنگ به وسیله تهیه نخ کاموا و بافت بلوز برای رزمندگان مصرف کنید. این اجازه و اختیار را هم به همسر خود داده بود که می تواند در راه خیر از اموال زندگی اش ، بدون اطلاع او مصرف و هزینه کند .

شیخ محد با این که ازدواج کرده بود، ام آنقدر همت و مردانگی داشت که پشت پا به همه چیز و همه کس نزنند. بارها به او می گفتیم :

محمد! تو که وضع خانواده ات هست و مشکلی نداری پس اینجا (جبهه) چه می کنی؟ جواب می داد:

«همه اینها و دنیا مثل یک مرکبی می مانند تا مارا به هدف اصلی برسانند»

جنگ

بارها می گفت:

« بهترین چیزی که الان برای ما جوانهاست ، این است که مادر یک شرایط سنی هستیم که لیق جبهه و جنگیم و می توانیم در جبهه حضور پیدا کنیم. و باید قدر این مقطع از عمر خودمان را بدانیم تا جوانیمان در این راه بگذرد.جبهه سکوی پرواز انسانهاست . خوشا به حال کسانی که از این سکو تا لقا ءالله پرواز کنند.»

یک بار در هنگام عزیمت شهید شیخ محمد به جبهه پدر از او می خواهد به خاطر این که تازه از جبهه آمده ای بیشتر در شهر بمان، او در جواب پدر بالحنی صمیمانه می گوید.

« بعد از جریان کربلا هنوز این توفیق جهاد با رهبری یک مرجع جامع الشرایط و ولیفقیه برای احدی اتفاق نیفتاده است و ما همیشه در مراسم عزاداری خود آرزو داشتیم که ای کاش در کربلا بودیم و از امام حسین (ع) حمایت می کردیم. الان بعد از گذشت قرن ها این توفیق نصیب ملت ما شده است. پدر جان!! الان وضعیت جبهه به گونه ای است که نیاز شدید به حضور یکی از ما دونفر دارد. مسئولیت جنگ کوله باری است بسیار سنگین که باید با حضور در جبهه آن را بدوش کشید. لذا لازم است که یکی از ما دونفر همیشه در جبهه حضور داشته باشیم (و اگر خود نمی توانی به جبهه بروی مانع رفتن ما نباش)!!

زمینگیر

وقتی که از جبهه به طرف شهر می آمدیم داخل قطار می گفت

«این بار هم شهادت نصیب ما نشد. فقط باید از خدا بخواهیم که بما توفیق شهادت بدهد.»

و موقع خداحافظی با دوستان می گفت :

«به امید دیدار مجدد در میدان جنگ و جهاد ، مبادا که زمینگیر شویم.»

میوه های زرد آلو

تابستان سال ۶۳ نیروهای رزمنده مهیای عزیمت به جبهه بودند، ولی شهید محمد در این سفر آنها را همراهی نکرد ، او به پدر خود گفت :چند درخت زردآلو را برای او باقی بگذارند و میوه های

آن را نچینند! پدر که فکر می کرد او نیاز به پول دارد ولی به خاطر حجب و حیا نمی تواند مستقیماً پول طلب کند. لذا قصد دارد به وسیله فروش زردالو ها نیازش را برطرف کند به او می گوید: « چه مقدار پول نیازی داری؟ » شهید محمد در حالی که لبخندی بر لبانش نقش می بندد.

می گوید .

(( من نیازی ندارم ، اما چند روز اعزام است و چون نمی توانم همراهشان باشم دوست دارم با مقداری میوه ناقابل آنها را همراهی کنم.

و اگر وجودمان با آنها نیست لاقلاً دلمان همراه آنها باشد.))

و بعد از چند روز به کمک اعضای خانواده زردالو ها را جمع آوری کرده و شخصاً میوه هارا به بسیج شهرستان می برد . بارها اتفاق می افتاد که دوستان رزمنده اش را برای استفاده از میوه ها و تفریح به باغ می برد و می گفت::

((بهترین مصرف کنندگان این میوه ها و نعمت های الهی همین شهدای آینده هستند.))

عشق به شهادت

می فرمود :

((بعد از هزار و چهار صد سال در شهادت دوباره باز شده استو خدا کند که ماهم جزو وارد شدگان به این باغ الهی باشیم و به این فیض برسیم نکند جنگ تمام بشود و ما غافله فائزین جدا و عقب بمانیم و جزو آن افرادی بشویم که بعداً بگوییم (( یا لیتنا کنا معکم فننوذ معکم )) دائم نعا می کردند که :

(( خدا نکند ما پشت این در بمانیم وای به حال آنهایی که در این بسته شود و پشت آن بمانند که حسرت زیادی را بدوش خواهند کشید. ))

و بارها آرزو می کرد که:

(( خدا کند من شهید شوم! من در این دنیا از خداوند غیر از شهادت چیز دیگری نمی خواهم ))

گاهی از جبهه یا قم به بسطام می آمد. معمولا بیشتر اوقات خود را شبها بر سر مزار شهدا می گذراند و دعای کمیل یا زیارت عاشورا قرائت می کرد. یک شب بعد از مقداری توقف بر سر مزار شهداء به طرف قبور اموات رفت و درحالی که اشک می ریخت فریاد می زد .

(( خدایا من فقط شهادت را می خواهم نوست دارم که با شهدا و کنار شهدا دفن بشنوم و نمی خواهم که جز اموات به حساب بیایم و داخل آنها دفن بشوم. ))

عشق و علاقه او به شهادت به حدی بود که خود می گفت :

((من آنقدر به دنبال شهادت و مشتاق آن هستم که در راه به دست آوردنش از هیچ کوششی دریغ نمی کنم، مثل من به این می ماند که ، شما سوزنی را در انبار گاهی گم کرده باشی و بخواهی آن را پیدا کنی. ))

و بر همین اساس بود که گاه به پدر بزرگوارش می گفت: «دعای پدر و مادر در حق فرزند مستجاب است و تنها خواسته من از شما این است که دعا کنید تا شهید بشوم.»

و یکی از سفارش های دائمی او به همسر و دیگر دوستانش این بود که دعا کنید تا خدا شهادت را نصیبم کند. ظهر های جمعه هرگاه می خواست به نامز جمعه قم برود همسرش را به این شرط می

برد و از او قول می گرفت که در نماز جمعه به خاطر اتجابت دعا ، برایش دعا کند که خداوند شهادت را نصیبش کند. به یادم دارم آن برادر رزمنده ای که در یک روز در قم به خانه او آمد و قبل از صرف نهار صحبت از مرگ و کشته شدن ، شهادت و غیره افتاده و شهید شیخ محمد به او گفت :

«ما که کفن خودمان را تهیه کرده ایم و روی دست گذاشته ایم و آماده رفتن هستیم.»

آن برادر رزمنده از شهید سوال کرد: «چند متر است ؟ چطوری هست؟ آیا می شود که ما هم ببینیم ؟» شهید بی آنکه حرفی برند در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته بود از جای خود حرکت کرد و از داخل کمد لباس ها، بلوز شلوار بسیجی خودش را در آورد و به آن برادر رزمنده نشان داد و فرمود « خدا نکند که چیزی غیر از این کفن ما باشد» و بعد عهد نامه ای را که بر روی چفیه خاک آلود جبهه ها نوشته شده بود نشان داد تا آن برادر هم امضا کند. وقتی که از او سوال شد: «چرا این را در پارچه ی سفید و تمیز ننوشته ای ؟ و بر روی این چفیه خاک آلود نوشته ای ؟ گفت :

«این چفیه در دلش حرف های زیادی دارد و در همه جا همراه من بوده است . امید وارم که فردای قیامت از خاطرات خودش بگوید ،شاید که خداوند مرا ببخشد.»

گاهی می گفت :

« آمریکا و اسرائیل هر کدام یک گلوله برای سینه من و شما آماده کرده اند . دیر یا زود دارد ،اما یقینا سوخت و سوز ندارد.»

دربسایری از اوقات برای این که تا بحال شهید نشده است غصه می خورد و می گفت :

«هرچند که رفتن به جبهه ، برای مقابله با متجاوز و خدمت به اسلام و میهن است ، و نه صرفاً برای امید به کشته شدن و شهادت است اما به هر حال خوشا به حال آنان که با مرگی چون شهادت رفتند.»

و باز می گفت : « برای شهید شدن من روزه نذر کنید»

در خط مقدم اشاره به این نکته اشاره داشت که :

«اگر اخلاص در گفتار و عمل دارید و واقعا عاشق شهادت هستید دعا برای شهادت خود کنید و بگویید «اللهم ارزقنی الشهاده فی سبیلک» که جای این دعا در خط مقدم است نه در پشت جبهه.»

از همان اوایل آشنایی ام ، با دیدن مراحل سیر و سلوک و برنامه های عبادی و اخلاص زیاد او ، اعتقاد کامل داشتم که شیخ محمد شهید می شود، لذا موقعی که خبر شهادت محمد را شنیدم ، اصلاً ناراحت نشدم ، بلکه بسیار هم خوشحال شدم ، چون حق محمد شهادت بود . در این دنیا ، هیچ چیز به جز شهادت محمد راسیر نمی کرد. البته خداوند هم اجر و حق واقعی محمد را به او عطا کرد. تنها غصه ما به خاطر خودمان هست که چرا آن ها رفتند و ما ماندیم. او تلقی خود را از شهید و مقام شهادت بدین گونه به تصویر می کشد.

مقام شهادت

شهادت مقامی بس والا است که نصیب هرکس نمی شود شهادت رسیدن به نقطه عطف و صعود به قله عبودیت الله و همچنین رسیدن به کمال مطلق و رهایی از قفس تنگ دنیا و ارتحال به رحمت واسعه حق تعالی است. شهادت خواسته و فخر اولیای گرامی ما بود . حال که مرگ حتمی است و بناست که



انسان فانی شود چه بهتر که فناء الله و فی الله شود. چرا بسان ائمه که خود را پیرو آنها می دانیم در میدان نبرد شهید نشویم ؟ شیعه علی (ع) باید در محراب عبادت فرقتش دوتا شود . پیرو امام حسین باید سرش از تن جدا شود و چون شهدای احد مثله گردد.

زنان مومن شیعه باید بسان زینب و رباب متحمل سختی ها و مرارت ها شوند و درکنار آن حق خود را از ظالمان بستانند و یزیدیان را رسوا و برملا سازند..... دشمنان شیعه علی (ع) رابه چه چیز تهدید و هراسان می کنند؟ مگر نمی دانند که او پیرو علی و حسین (علیه السلام) است؟؟

مگر نمی دانند که مولایش امام زمان (عج) است؟ مگر نمی دانند شیعه همچون پیشوایانش تا آخرین نفس با ظلم و ستم مبارزه می کند؟ پس شیعه علی از مرگ هراسی ندارد)).

### سفیران بهشت

لحظات آخر نماز مستحبی اش و در حال سلام دادن نماز بود که ترکش نسبتا بزرگی با سرعت از مقابل صورتش عبور کرده و با فاصله کمی در کنارش افتاد.

بعد از سلام نماز ترکش نیمه داغ را به دست گرفت و در حالی که با دقت به آن نگاه می کرد ، و می گفت :

((سلام بر سفیران بهشت هنوز هم از ما گریزانند ؟ آیا می شود روزی بیاید که این سفیران بهشت و ترکش های داغ برنده آن ، نصیب بدن نا چیز ما هم بشود؟))

### نگاه عارفانه

خطاب به یکی از دوستان اظهار داشت :

(( امیدوام به یاد ما باشید و هرگاه نگاه عارفانه تان به پرچم های پر اهتزاز مزار شهدا می افتد  
عوض این حقیر ، سلامی عمیق به امید وصل جانان و ارتحال به پیشگاه آنان ادا بفرمایید. ))

### جلوه ی معشوق

((الا ای معراجیان مهاجر! و ای عاشقان و اصل! و ای دلدادگان قابل ، مبارک باد بر شما ضیافت  
محبوب و جلوه معشوق و حیات معهود . باشد که ماهم به شما محلق شویم و از خاک بر افلاک قدم  
نهیم.))

### سرای فریبنده

(( خدایا! توفیق روی گردان از سرای فریبنده دنیا ، و روی آوردن به دیار باقی آخرت و آماده شدن  
برای مرگ ، قبل از به پایان رسیدن فرصت ها را روزیم فرما. ))

### بعد عبادی

از ابعاد بسیار مهم زندگی شهید که اختصاص به یک زمکان خاصی نداشت و به ط.ور دائم ، و از  
همان اول جوانی به خصوص در دوران طلبگی و جنگ با آن انس داشت ، بعد عبادی و حالات معنوی  
او بود به جرات می توان گفت که شاهکارهای شیخ محمد مربوط به بعد معنوی و عبادی اوست و  
یقینا هیچ قلم و بیانی نمی تواند آن حال و هوا و آن سوز و گداز او را ترسیم کند ، مگر آنانی کخ  
خود بدان مرحله رسیده و آن حالات را دیده باشند .

در دوران جوانی تقید خاصی به نماز اول وقت داشت .حتی گاهی که با دوستانش به باغ جهت تفریح می رفت ، نماز را در اول وقت به امامت خود برگزار می کرد . با شروع انقلاب و به ویژه جنگ تحمیلی ، در ایشان یک تحول و انقلاب عجیبی رخ داده و او همراه با انقلاب و اهداف آن پیش رفت، و توانست بهره کافی را در جهت خود سازی ببرد . سحر خیزی و خواند نماز شب یکی از ویژگی های مهم او بود. زمانی که در مدرسه رسوال اکرم (ص) بود ، بعد از آن که در نیمه های شب و با چشم گریان ، به راز و نیاز به درگاه الهی می پرداخت ، در وقت اذان نیز با صدای گرم و دلنشین خود که در مدرسه طنین انداز می شد ، خفتگان و محرمان از مناجات سحر را بیدار می کرد . در زمان جنگ وقتی که وارد منطقه می شد ، برای خود برنامه عبادی مخصوصی تهیه کرد . و می گفت : (( باید از این فرصت های جبهه کمال استفاده را کرد )) لذا تاو معمولا اطراف محل استقرار کردان را بررسی و شناسایی می کرد ، و گودالی را که دور از دید افراد ، و مناسب برای عبادت بود ، انتخاب می کرد و در آن به خواندن نماز شب و دیگر عباداتش می پرداخت.

باید بگوییم، اگر چنانچه ذائفه مان از شهد جبهه و جنگ شیرین شده بود ، به برکت وجود شیخ محمد بود. ما طریقه عبادت کردن با سوز و عشق، عاشق شدن از دوران را از او یاد گرفتیم. ما رفتن بر سر مزار شهدا ، و ناله زدن از سوز و دل در نیمه های شب را ، از شیخ محمد یاد گرفتیم .

شهید شیخ محمد ، روحیه خستگی نا پذیری داشت ، شاید در داخل گردان کسی بیشتر از ایشا کار نمی کرد . او با این که روزها در ساختن سنگر ، و پر کردن کیسه های شن ، و جابجایی آنها، فعالیت زیادی داشت .

اما شب ها ساعت یازده به بعد تازه شروع به خواندن نماز می کرد.

سال ۶۳هـ، در مهاباد هوا بسیار سرد بود، به طوری که زمستان آن، به دوره شش ماهه معروف شده بود. اما من می دیدم که شیخ محمد با وجود سرمای زیاد، اعمالش را بسیار عادی انجام می دهد. شب ها قبل از اذان صبح به خاطر این که بچه ها در حال استراحت بودند، به کنار کوه های اطراف می رفت و با وجود برف زیاد نماز خود را بجا می آورد معمولا نماز شبش را به زیارت عاشورا ختم می کرد. یک بار به او گفتم خارج از چادر هوا بسیار سرد و عبادت کردن مشکل است او در جوابم گفت ☺ (من اصلا احساس سردی نمی کنم.)

او علاقه بسیار زینتی به مناجات مولا علی (ع) در مسجد کوفه داشت.

بارها شاهد بودم که این مناجات را با اشک می خواند. گاهی در انرژی اتمی اهواز، هنگام غروب آفتاب کنار شط می رفتم و او در حین نگاه به غروب دیدنی خورشید سر بلند می کرد و این مناجات مولای یا مولای را از حفظ می خواند و اشک می ریخت گاهی سر را به سجده می گذاشت بلند و جانسوز گریه های او گریه می کردم و می گفتم: خدایا فکر نمی کنم هیچ انسان گنهکار توبه کننده ای این طور گریه کند، این انسان چقدر باید خودش را ساخته باشد که این طور از خوف عظمت تو گریه کند.

گریه های شیخ محمد کنار شط دیدنی بود نه شنیدنی، و عبادت اصلی شیخ محمد به نظر من یک خلوت گزینی بود. علاقه زیادی داشت که بعضی از ساعاتش را با خود خلوت و تفکر کند. گاهی من وارد این فضا می شدم. می نشستم و چفیه را روی سر می انداختم، او حدیث می خواند برایم حرف می زد و گاهی هم زمزمه می کردیم.

شهید شیخ محمد همه حرکات و سکناش خدایی بود و گفتاری سنجیده داشت که باعث سر مشق

دیگران هم بود

حسابرسی از نفس خود

بارها در دل شب بر سر مزار شهدا می رفتیم و او داخل قبری آماده می خوابید و خطاب به خود می

فرمود :

((محمد الان تصور کن که از دنیا رفته ای و مرده ای و تو را داخل قبر گذاشته اند و خاک بر رویت

ریخته اند و همه رفته اند و تک و تنها مانده ای و ملائک برای سؤال و جواب آمده اند ، اگر از تو

سؤال کنند که محمد خونجگری ! چی داری و برای چی آمده ای ؟ چه جوابی داری ؟ و در همان

حال با تمام وجود گریه می کرد .«

می گفت : خدایا ! دستم خالیست و واقعا چیزی ندارم و امیدم به لطف تو است.» کدام قلم و زبانی می

تواند این مقامات و حالات عرفانی را ذکر و درک کند.

کسب محبت خدا

او چند روز قبل از شهادت در مقر حمدیه ۶۴/۱۲/۱۵ در دفترم چند خطی برایم نوشت که:

«همیشه به یاد خدا باش! و زبانت را همیشه به ذکر خدا مشغول کن! و به تنهایی و خلوت گزینی

علاقه داشته باش! تا بتوانی بهتر با محبوب خود مناجات کنی و با او راز و نیاز کنی و بدان! که

دوست خدا باید شب زنده داری کند، و در دل شب مشغول به نماز و دعا و مناجات باشد.

برادر مهربانم! با عشق به لقای خدا و رضای او، و ذکر بی حد و خوف و شوق و خلوت با او در مناجات ها و راز و نیاز ها و سده های طولانی می توان خود را به محبوب خویش رساند.»

## عشق به ائمه

قلب شیخ محمد لبریز بود از محبت و عشق به ائمه اطهار و از میان اهل بیت (ع) ارادت خاصی به حضرت زهرا (س) داشت که حتی وصیت کرد نام دخترم را فاطمه بگذارید.

یادم نمی رود وقتی به طرف مزار شهدای شاهرود می رفتیم، در ماشین همیشه مصیبت می خواند و پشت فرمان اشک می ریخت که من بارها به او می گفتم (محمد حواست پرت نشود) و زمانی که با موتور می رفتیم با صوت زیبایی که داشت، بلند قرآن می خواند. در جبهه هم با حضورش در در میان رزمندگان گرمی و نشاط معنوی خاصی می بخشید. انس زیادی با قرآن و اهلیت (ع) داشت و توسل ها و عزاداری های سید الشهداء شور و حال زیادی داشت و با اخلاص هرچه تمامتر مداحی می کرد.

## ترک معاصی

از دیگر خصوصیات اخلاقی شهید پرهیز از گناهان و معاصی بود. او همیشه از آنکه خواسته باشد روزی و حتی ساعتی را در گناه و فکر باشد خائف بود و پرهیز می نمود. حتی از اینکه دیگران هم خواسته باشند به گناه آلوده و داخل بشوند او نگران و ناراحت می شد. از جمله گناهی که شدیداً از آن پرهیز می کرد، غیبت کردن بود، وقتی جلوی او غیبتی هم می شد بر افروخته گردید و می گفت «مگر ما چقدر عمل صالح مقبول داریم و چقدر به آینده خودمان مطمئن هستیم که اینطور غیبت می کنیم»

پرهیز از گناه از همان ابتدای نوجوانی در وجودش نقش بسته بود . به عنوان نمونه کناره گیری او از اردوهای مختلط پیشاهنگی رژیم شاه را می توان ذکر کرد ، که به شدت از شرکت در آنها پرهیز داشت .

عمل به مستحبات و ترک مکروهات

شهادت روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت و خیلی از مواقع در پنجشنبه ها به خاطر شرکت در درس اخلاق شب جمعه آیه الله حسین مظاهری در مسجد اعظم قم در گوشه ای از صحن با چد لقمه نان روزه خود را افطار می کرد . شهید شیخ محمد همیشه با وضو بود و در هنگام نشستن مقید بود که حتی الامکان رو به قبله بنشیند . و مهم تر از همه این که حتی الامکان پاها را رو به قبله دراز نمی کرد و می فرمود :

«چطور انسان به خودش اجازه بدهد به همان طرفی که رو به خدایش می ایستد و نماز می خواند به همان طرف هم پایش را دراز کند.»

چند هزار صلوات

مهاباد موقعیت ناصر ، به عنوان کمک آرپی چی زن در خدمت شیخ محمد بودم . صبح ها که جهت آماده سازی برای شرکت در عملیات ، به کوره های اطراف مهاباد می رفتیم ، ایشان سفارش می کرد . که :

«از زمان حرکت تا مقصد هر کدا ممان سعی می کنیم که بیش از هزار صلوات بفرستیم و ثواب آن ها را هدیه شهادی کنیم که قبل از ما در این گردان ها بوده اند و با عشق به امام حسین (ع) و عشق به

امام امت و برای استحکام نظام مقدس جمهوری اسلامی خون پاکشان را نثار کرده اند . و این پرچم  
لا اله الا الله رسماً امانت به ما سپردند «

گاهی می شد که هر کدام از ما چند هزار صلوات می فرستادیم . این برنامه شهید باعث شد که  
اوقاتمان بیهوده هدر نرود ، و زبانمان را به گفتن ذکر عادت دهد و این بهترین شیوه کنترل زبان از  
گفتن حرف های بی فایده بود.

## نماز جماعت

شهید محمد در هنگام نماز جماعت در مسجد جامع ، همیشه در صف آخر می نشست بین دو نماز  
سرا به زانو می گذاشت ، در حالی که با خودش زمزمه می کرد . قطرات اشک از گونه هایش جاری  
بود.

## روزه

رمضان سال ۱۳۶۳ ریال مدتی را در پایگاه مقاومت بسیج شهر کلاته خیج به تهایی بسر می برد .  
چند روزی از ماه مبارک رمضان گذشته بود که به علت دوری مسافت تا سپاه پاسداران انقلاب  
اسلامی شهر شاهرود ، مدتی امکانات غذایی به پایگاه برده نشده بود ، شهید محمد آن چند روز را با  
نان های خشکی که از قبل مانده بود روزه گرفت و به کسی هم اظهار نکرد تا این که برادران بسیج  
محل به این قضیه پی برده و موضوع را با سپاه در میان گذاشتند شهید محمد می گت : « آن چند  
روز روزه هایش ساده و بی تکلف بوده است ،»

## آموزش قرآن



شهید محمد در هر جمعی که بود کلاس های قرآن هم داشت باهم قرآن می خواندند و حفظ می کردند. ما هم در آن جلسات کم و بیش می رفتیم و استفاده می کردیم به آنهایی هم که بی سواد بودند سفارش می کرد تا قرآن را بیاموزند.

## غذا خوردن

هر گاه بر سر سفره های می نشستیم ، در موقع صرف غذا حدیث شریف حضرت علی (ع) را متذکر می شد که «اگر میل به غذا دارید غذا بخورید و تا میل دارید دست از غذا بکشید و اگر میل به غذا ندارید ، غذا نخورید » خود او هم خیلی مقید به عمل کردن بود.

## پرهیز از اسراف

بارها می شد وقتی که به منطقه می رفت چفیه را از نان خشک هایی که دور ریخته شده بود پر می کرد و می آورد و با یک اشتهای خاصی آنها را می خورد و دیگران را هم دعوت به خوردن می کرد و می گفت «

«یکی از صفات پسندیده ی شهید صله رحم بود. مقید بود حتما از اقوام و دوستان جبهه ای خود بازدید داشته باشد . او این سنت حسنه را تا آخر عمر خود ترک ننمود . اگر با کسی دوست میشد نسبت به او وفادار بود و اگر از مسافرت هم ما آمد حتما بدیدنش می رفت و می گت «این هم جز وظایف من است »

ترحم بر حیوانات

در منطقه عملیاتی فاو بعد از چند روز یک دانشجوی عراقی خودش را تسلیم نیرو های ما کرده و خبر داد ارتش عراق آماده پاتک است گفته این شخص بعد از تحقیق و بررسی مورد تأیید قرار گاه گرفت به ما اعلام شد که باید شبانه یک سنگر کمین زده شود . چون در روز امکان این کار وجو نداشت ، بنا براین برای انجام ماموریت سه نفر را از داخل گردان انتخاب می کردند که یکی از آنها من بودم ( دو نفر دیگر یکی شهید حسین علیمحمدی و یکی هم شهید شیخ محمد بودند ) تعدادی کیسه خالی را با یک کلنگ برداشتیم و شبانه خود را به پنجاه متری سنگر عاقی ها رساندیم.

شهید محمد تا نزدیک سنگر کمین رفته و خبر آورد که عراقی ها در سنگر کمین هستند. بنابراین قرار شد با احتیاط کامل در همان جا ما هم سنگر کمین خد را درست کنیم، به علت سفت بودن زمین نتوانستیم کلنگ را محکم به زمین بزنیم، بنابراین با نوک انگشتان دست شروع به کندن سنگر و ریختن خاکها به داخل کیسه ها کردیم. بعد از مدتی شهید محمد گشت دوباره ای در منتطقه زد و دوباره برگشت و گفت چند سنگر مخروبه عراقی در این نزدیکی هاست. بعد از مشورت و تبادل نظر قرار شد برای استراحت و خواب از همان سنگر ها استفاده کنیم موقعی که به جلو سنگر ها رسیدیم در زیر نور ضعیف ماه دیدیم که از داخل سنگر نور کمی می آید اول فکر کردیم که عراقی ها هستند با کمی دقت متوجه شدیم که صدای خرخر سگ است با احتیاط فراوان سگ را داخل کیسه ای کرده و با کمک شهید محمد در فاصله ای دورتر و در کنار یک سنگر متروکه ای گذاشتیم و بعد از آن کارمان را ادامه دادیم بدین وسیله با آماده کردن سنگر کمین و محل خواب و استراحت بچه ها، شب پر خاطره ای ا پشت سر گذاشته و برگشتیم. در اینجا بود که به روحیه پر از مهر و عطوفت و ترحم شهید شیخ محمد نسبت به حیوانات در آن لحظات حساس پی بردیم.

## وعده دیدار

شهید شیخ محمد می گفت: «مدتی از شهادت شهید احمد قاسمیان گذشته بود. یک روز قبل از اذان

ظهر، در عالم خواب قیلوله او را زیارت کردم بعد از مدتی گفتگو به من گفت:

«پس فردا ساعت سه و نیم بعد از ظهر در داخل فلان سنگر آماده باش تا به دیدار تو بیاییم»

بعد از آن که از خواب بیدار شدم جهت شناسایی به سراغ آن سنگر رفتم دیدم همان سنگر دور

افتاده ای است که گاهی جهت عبادت به داخل آن می رفتم. فکر کردم که در این روز به

شهادت می رسم بنابراین در این مدت یکی دو روز خودم را مهیای شهادت و ملاقات با خدا

می کردم تا این که در روز وعده یک ساعت زودتر تجدید وضو کردم و از بچه ها جدا شدم

و به داخل آن سنگر رفتم مشغول نماز بودم در همان لحظات موعود بود که آتش دشمن

شروع شد و من بر اطمینان بیشتر افزوده شد تا این که راس ساعت سه و نیم سر را به

سجده گذاشتیم و گفتم اگر قرار است که شهید بشوم بهتر است در حالت سجده باشم .

مقداری از ساعت مقرر گذشت و دیدم خبری نشد. مدتی صبر کردم تا این که حدود ساعت پنج بعد

ظهر مقداری خوابم برد. در عالم خواب شهید را به طور آراسته دیدم و در حالی که لبخندی

می زد گفت: «این بار از تو رد کرد . باشد تا موعودی دیگر !» از خواب پریدم منطقه مقداری

آرام شده بود اما من افسوس می خوردم که چه چیز باعث شد که این ملاقات به تاخیر بیفتد/

## روزهای آخر

قبل از آخرین سفرش به جبهه از نظر روحی و معنوی حالات بسیار عجیبی پیدا کرده بود و در آن

روزهای آخر سوز و اشک و عبادتش بیشتر شده بود و مانند کبوتری در قفس در انتظار

رهایی بود. گاهی در اثنای مطالعه متوجه می شدم که شهید محمد دارد گریه می کند ، با گریه اش سکوت را می شکست و اشک می ریخت با خود زمزمه هایی می کرد و دقایقی شور و حالی به ما دست می داد ، گاهی می گفت :

« .... علی طاقتم تمام شده ، دلم گرفته ، شهدا رفتند و من تنها ماندم.کی می شود من بروم .»

و در حالی که اشک می ریخت صحیفه سجادیه را بر می داشت و فراز هایی از آن را مانند کسانی که عزیزی را از دست داده اند با سوز و ناله می خواند تا بتواند خود را آرامش بخشد .

روزهای آخر بیشتر حرف ها از رفتن او و ماندن من و عمل به تکلیف ها بود. از این که او در عالم خواب شهید احمد را دیده بود و از او گلایه و از تنهایی خود شکایت کرده بود .سخن از این که شهید احمد به او وعده شهادت داده بودو گفته بود:

« غصه نخور تو هم به ما ملحق می شوی و اسمت را در لیست نوشته اند.».

و سخنان دیگر این که من برای شهید شدن او روزه نذر کنم کهسه روز من قبول کردم اما به و شرط ، یکی آن که وقتی به شهادت رسید در عالم خواب به من خبر شهادتش را بدهد که او هم قبول کرد و گفت . :«سه روز بعد از شهادتم به خوابت می آیم و همان طور که او در دنیا صادق الوعد بود بعد از شهادت نیز به وعده خود عمل کرد و در تاریخ ۶۵/۱/۷ به خوابم آمد در حالی که بیار سرحال و خندان و در هاله ای از نور قرار گرفته بود خطاب به من فرمود: ( من هم رفتم ، و ... ) لبخندی زد و با همان حالت به طرف بالا رفت. اینجا بود که من به شهادت ایشان یقین پیدا کردم اما صبر کردم و خود را آماده نمودم تا این که در صبح روز ۶۵/۱/۸ خبر شهادت او را به من دادند. بالاخره در شب جمعه ای بود که به من پیشنهاد رفتن به

حرم را کرد به اتقا رفتیم فیضیه و نماز مغرب و عشا رابه امامت مرحوم آیه .... اراکی خواندیم . بعد از نماز جهت زیارت به حرم مطهر حضرت معصومه (ع) مشرف شدیم این بار نحوه زیارت شهید محمد با دفعات قبل کاملاً تفاوت می کرد. شور و حال عجیبی داشت ابتدا زیارت نامه و نمازش را خواند و بعد خود را به ضریح مطهر چسباند و مقداری گریه کرد. فردای آن روز باز شروع کرد به گفتن همان حرف های همیشگی اما این بار خیلی جدی تر نوار های مصلحبه و وصیتنامه اش را به من تحویل داد و می گفت ( من هم رفتنی شدم ) از اوسوال کردم چه اتفاقی افتاده در جواب گفت :

«احمد به گفته اش صادق بود . دیشب در عالم خواب من از حضرت معصومه شفایم را گرفتم و آنها مرا قبول کردند.»

برای اولین بار در طولجبهه این اعزام را از آیه .... حسین مظاهری استخاره گرفتند که ایشان فرمودند بسیار خوب است و او عزم خود را برای رفتن به جبهه جزم کرد تا این که در شب ۶۴/۱۲/۵ جهت آخرین زیارت به حرم حضرت معصومه (ع) رفتیم و بعد از نماز و زیارت و صرف غذایی ساده در منزل به اتفاق هم ، قدم زنان به طرف ایستگاه راه آهن ، حرکت کردیم .

در بین راه حرف ها و سفارش های زیادی را بیان می کرد .من که خود را در کنار انسانی وارسته می دیدم . مانند یک شاگرد در محضر استادی ارجمند ترجیح می دادم بیشتر سکوت کنم و سرپا گوش باشم . هر چند که با تمام دقت گوش جان به حرف های او سپرده بودم اما در این فکر بودم که سوالات بیشتری نیر از او بپرسم . سوال کردم : چطور می شود که در جبهه عده ای بهشهادت می رسند ؟ در جوابم گفت ؟

« هرکس عاشق من بشود ، من نیز عاشق او یشوم و کسی را که من عاشقش شوم او را به نزد

خودمم خواهم برد»

مقداری سکوت کرد ، چند قدمی رابه جلو رفتم من در ذهن کوچک خود در پی هضم مطالب او بودم .

گاهی هم در بین راه سرم را بلند کرده و به صورت او نگاه می کردم . بعد از لحظاتی سکوت را

شکست و می گفت :

«اگر انسان را از آلودگی ها و گناهان پاک بشود و خدایی بشود دیگر زمین جای زندگی او نیست»

خود رابه ایستگاه راه آهن رساندیم . وجود جمعیت و سر و صدای آنها مرا از شنیدن آن سخنان

ملکوتی محروم کرده بود . دوست داستم راه طولانی تر بود تا کلامی بیشتر می شنیدم ، ساعت هفت

و سی دقیقه بود،

برای آمدن قطار لحظه شماری می کردیم . بالاخره انتظار به سر آمد قطار تهران-اندیمشک با بوق

های مکرر ، وارد ایستگاه شد . با باز شدن درهای قطار عده ای زیاد از رزمندگانی که لباس خاکی

رنگ به تن داشتند، در میان بدرقه همراهان خود وار قطار شدند ما نیز یک دیگر را در اغوش گرفته

و بعد از خدافظی سوار قطار شد.

از پنجره راهرو، آخرین جملات وداع را بر زبان جاری کرد که :

«ما را حلال من ، مواظف خانه باش. دعا کن این بار شهادته . دیدار ما به قیامت !»

لحظه های بسیار سختی بود. به ظاهر آرام بودم . اما در درونم شور عجیبی بود و از این که نمی

توانستم همراهش باشم ناراحت بودم، صدایی از بلند گو به گوش رسید که قطار آماده حرکت است

او تاب نیاورد و مثل این که احساس درونی من را درک کرده باشد، پیاده شد و مرا سخت در آغوش گرفت، اگر چه موقع جدایی بود و لحظه دل کندن از او، اما محبتش در دلم افزون شد. دیگر نتوانستن خودم را کنترل کنم و آرام آرام شروع به گریه کردم. با دستهای مهربانش دستی به صورتم کشیدم و اشک هایم را پاک کرد و اندکی بعد با گفتن خداحافظ سوار شد. در لحظه حرکت، از پنجره دستشرا به طرف من دراز کرد برای آخرین بار دست یک دیگر را به گرمی فشردیم. قطار حرکت کرد. کمکم سرعت گرفت، دستم از دستانش جدا شد. با زیاد شدن سرعت قطار، چهره زیبای او در تاریکی شب از نظرم پنهان شد. به دیواری تکیه دادم و با حسرت زیاد به حرکت قطار نگاه کردم تا از نظرم محو شد، در حالی که از غصه بغض گلویم را می فشرد با خود زمزمه کردم:

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می رود

و آن دل که با خود داشتم با دل ستانم می رود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

آخرین نامه

دیگر او را ندیدم تا اینکه نزدیک ایام عید نوروز بود نامه ای از جبهه برایم فرستاد. ابتدای آن نوشته بود که این نامه را برای مادر و همسرم نخوان [چون در آن زمان در قم بودند] در قسمتی از نامه نوشته بود که:

((... این بار حتم دارم که بر نمی گردم و نمی آیم و یقین پیدا کرده ام در این سفر به آن آرزوی دیرینه خودم که شهادت است ، خواهم رسید ..... و همان طور که قبلا صحبت کرده بودیم به سفارش ها عمل کن و در طول مدت زندگی ما را از دعای خیر فراموش نکن ))

در انتظار دیدارش بودم تا اینکه روز هشتم عید سال ۶۵ فرا رسید ، جهت زیارت به حرم مطهر حضرت معصومه (ع) رفته بودم ، ساعت ۹ صبح بود که به خانه برگشتم. وقتی در را باز کردم مادرم با عجله آمد جلو و گفت دوبار از بسطام تماس گرفتند برو داخل مدرسه رسول اکرم (ص) و منتظر تلفن باش ، در اطاق نگهبانی مدرسه بودم که تلفن زنگ زد و مرا خواستند، با عجله گوشی را برداشتم پدرم با لحنی آرام سلام کرد و حال من و دیگران را جویا د. من هر لحظه منتظر بودم تا خبری را بشنوم که پدرم گفت : هر چه زودتر و تا قبل از ظهر به طرف بسطام حرکت کنید !

گفتم الله اکبر چه خبر است ؟ پدرم برای آنکه مرا آرام و آماده کند ، لحظاتی با لبخند سخنانش را ادامه داد و گفت : مادر بزرگت از دنیا رفته است . گفتم (( انالله و انا الیه راجعون )) بابا آمد محمد شهید شده است ؟ که گوشی را عمومیم برداشت و گفت : مستقیما به خانه بیاید و .... تلفن قطع شد . برای لحظاتی روی تخت نگهبانی مدرسه ، به تفکر نشستم ، آنگاه به طرف منزل به راه افتادم ، مادرم بی صبرانه منتظر آمدنم بود . او همچنان که اشک می ریخت گفت یا امام زمان ! یا حضرت معصومه ! با عجله وارد اطاق شدم بدور از چشمان آنها وصیتنامه و نوار های مصاحبه را که شهید محمد به منسپرده بود ، برداشتم و به اتفاق سمت بسطام حرکت کردیم . داخل اتوبوس و دور از چشمان مادر و همسر شهید چند بار وصیتنامه را مطالعه کردم و ساعت نه و یا ده شب بود که به بسطام رسیدیم مادرم با عجله قدم برمیداشت و گریه کنان به طرف خانه می رفت . وارد خانه شدیم و کنار آنان و در میان اشک ها و ناله های جانسوزشان نشستم وقتی به آنان نگاه می کردم با تمام وجود



می سوختند و اشکهایشان مانند مرواریدی بر گونه هایش می غلطید . موقع نماز مغرب و عشا در  
اطاقی خلوت نماز را بجا آوردم در سجده شکر ازاینکه خداوند این سعادت را نصیب خانواده ما  
کرده بود ، برای لحظاتی کوتاه گریه کردم .شب دهم عید فرا رسید . فردای آن روز قرار بود که  
هجده شهید عملیات فاو را جهت تشیع جنازه آماده کنند. ساعت هشت بود. شور و حال عجیبی  
داشتم و برای دیدن روی برادر لحظه شماری می کردم .

لحظات انتظار ، بسیار پر هیجان و طاقت فرسا بود. یکی یکی بدن های مطهر شهدا را از سرد خانه  
بیمارستان بیرون می آوردند. و گلاب صورت زیبایی آن ها را شستشو داده و کفن می کردند .

من هر شهیدی را که می آوردند. اول به اسم او که بر روی سینه اش نصب کرده بودند نگاه می  
کردم احساس عجیبی به من دست داده بود در همین حال بودم که روپوش جنازه مطهر شهید محمد  
خونجگری را کنار زدند، نگاهم را به طرف صورتش بردم اما بدن در اثر اصابت گلوله کاتیو شا پاره  
پاره شده بود !

با دیدن آن بدن غرقه به خون روز عاشورا براینم تداعی شد ، و به یاد بدن های پاره پاره شهدای  
کربلا این جمله او یادم آمد که می گفت :

«خدایا دوست ندارم در بستر بمیرم بلکه مرگ مرا مانند حضرت زهرا (ع) و امام حسین (ع) قرار بده  
و شهادت را روزی ام کن !»

موقع بازگشت به سمت بسطام نزدیک بیمارستان فاطمیه که رسیدم خبر دار شدمکه خداوند به شیخ  
محمد فرزند دختری را عنایت کرده است.

عجب شب سختی بود شبی که اشک و لبخند به هم آمیخته شده بودند اشکی به خاطر پڑ مردن و پرپر گشتن گل و لبخند به خاطر تولد غنچه ، غنچه ای که شیخ محمد راجع به او در وصیت نامه اش خطاب به همسرش نوشته بود:

«اگر خدانوند اولادی به تو عنایت فرمود :اگر پسر بود او را علی و اگر دختر بود فاطمه نام بگذار و او را در تربیت صحیح و دقیق توام با موازین اسلامی و قرآنی کمک نما»

لذا این دختر فاطمه نام گرفت تا نشانی از آن گل پرپر باشد. دختری که دیده به جهان گشود ام هرگز روی پدر خود را ندید.

صبح روز دهم فروردین ماه قرار بود تشییع جنازه انجام شود. همه خودشان را مهیا می کردند تا به داخل صحن سپاه که شهدا را جهت دیدار در آن جا گذاشته بودند بروند و شهید محمد را ببینند . من اول مانع شدم و به پدرم گفتم بابا من دیشب محمد را دیدم شما صلاح نیست او را ببیند وقتی اصرار کرد و گفت : چرا؟ در جواب گفتم برای اینکه محمد جای سالمی ندارد که شما ببیند اما من یک مساله را فراموش کرده بودم و آن رابطه عاطفی بین پدر و فرزند بود . در مقابل مقاومت های بیهوده من در حالی که قطرات اشکش جاری بود گفتم:« اگر از بدنش تنها گوشش هم باقی مانده باشد من باید او را ببینم» من دیگر ساکت ماندم و حرفی نزدم و همراه او نرفتم و نمی دانم که در موقع دیدن صورت پاره پاره فرزندش چچه حالتی به او دست داده بود. آن روز در تشییع جنازه اگر چه روحیه ای قوی داشت اما بهد ها که عکس های جنازه برادرم را به او نشان دادم تا سه روز مریض شد و سخنی نمی گفت یا وقتی که ساک او را آوردند یادم هست که روی زمین نشست و یکی یکی وسایل را بیرون آورد و آن ها را بوسید و اشک ریخت خصوصا موقعی که وسایل خون آلود او را می

دید حالت عجیبی داشت و از آن روز به بعد همین غم و غصه داغ محمد بود که او را ضعیف تر کرد و بالاخره او را از پای در آورد مادر هم وضعیت بهتری نداشت او چند بار بیهوش شو . ....

موقع تشیع جنازه پدرم مهری را از داخل جیب خود بیرون آورد . آن را بوسید و به چشمان خودش مالید و به من دادو گفت :

«این مهر را محمد به من داده بود، حالا هم به خودش می دهم آن را از داخل کفنش بگذار»

موقع دفن هم مرا صدا زد و گفت : « بیا کمک کن تا محمد را داخل خاک بگذاریم»

### آخرین کلام

صبحگاه ، چهارم فروردین ماه ۱۳۶۵ مصادف با سالروز ولادت حضرت علی (ع) ، روزی بود که شیخ محمد سال ها انتظارش را می کشید و برای آن لحظه موعود خودسازی ها کرده بود و اشک ها ریخته بود و در آن روز بود که فرشته های آسمان برای بردن روح پاک او به سرزمین فاو آمده بودند ، و دوستان شهیدش به ویژه شهید احمد در بهشت به انتظار دیدن او در هاله ای از نور بی صبرانه ، عند الباب الجهاد ایستاده بودند!

شهید شیخ محمد بناب مسوولیت خطیر خود جهت بازدید از سنگر های رزمندگان و در زیر آن آتش پر حجم دشمن ، داخل سنگر ها می رفت و ضمن قرائت آیه شریفه ((هو الذی انزل السکسنه فی قلوب المومنین لیزداد و ایمانا مع ایمانهم و الله جنود السماوات والارض و کان الله علیما حکیما )) او کسی است که سکینه و آرامش را دل های مومنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود و لشکر آسمان ها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است.

به آنان وعده پیروزی می داد و آنها را توصیه به صبر و قرائت همین آیه می نمود . که در موقع خارج شدن از آخرین سنگر رو به دوستانش می کند و می گوید»

«مگر ما در بهشت جبهه آرزوی شهادت نمی کردیم ؟ مگر دعا نمی کردیم که خداوند شهادت را نصیب ما کند ؟ الان زمینه استجاب دعا فراهم است و اگر عاشق او هستیم ، آن دعا ها را باید در زیر این باران آتش بگوییم «

سپس دست ها را خالصانه به طرف آسمان بلند می کند و می گوید :

«الهم ارزقنی توفیق الشهاده فی سبیلک» بعد از دعا هنوز هم نخستی قدم را برداشته بود که در جوی پایش گلوله مینی کاتیوشا اصابت می کند و به آرزوی یرینه اش می رسد.

این آخرین کلام شهید و عارف بزرگ و آخرین آرزوی دنیایی شیخ محمد بود که به آسمان رسید، بالاخره خورشیدی که در دی ماه سال ۱۳۴۲ و در سالروز میلاد با سعادت مقتدای خویش امیر المونین (ع) با بدنی پاره پاره و غرق به خون افتاده در کربلای فاو به دیدار محبوب و مردانش نایل شد . او در کنار پسر عموی عزیزش - شهید احمد - تا به ابد آرمید و انبوه عاشقانش را به حزن و ماتم نشاند . یادش پر هرو باد !

وصف ياران

## ما و فردای شهادت

در مسیر زندگی انشان ها ، گاه حوادث و رخدادهایی پیش می آید ، که اگر به درستی ارزیابی و تحلیل گردد چه بسا نتایج و دستاورد های آن ، خط سیر جدید زندگی را مشخص کرده ، افق های جدیدی به روی آنها باز می گشاید.

این حوادث بعضا آن چنان تکان دهنده اند ، که نه تنها وجدان های بیدار را به جواب گوی فرا می خواند بلکه موج های آن وجدان هایزنگار گرفته خفته را نیز متبته نموده ، به تفکر وا میدارد.

از این جمله است حماسه های شهیدان به راستی شهید چه می کند؟

شهادتش چه پیامی را به دیگران می دهد؟ چرا به این راه رفته است؟ هدفش چیست؟ دشمن او کیست؟ دیگران در قبال او چه وظیفه ای دارند، در کدامین برهه تصمیم به جهاد و رود رویی با دشمن گرفته است؟ و....

سوا های بسیار دیگری که هنگام به شهادت رسیدن رزمنده ای به طور جدی برا همه مطرح است .

ام اکنون ما در چنین موقعیتی هستیم ، تنی چند ار بهترین دوستان و یارانمان برای دیدار معشوق پرگشوده ، و به فضای روحانی ملکوت پرواز کرده اند ، و ما بر جای ماندگان را در ادوهی جانکاه و مسوولیت آفرین واگذارده اند . بدین مناسبت بسیار بجا و ضروری می نماید تا به تفکری که بر انگیخته اند از وجدان حق جو و مسوولت پذیر است ، ارزیابی مجددی از خویش نمده ، جایگاه حقیقی و انسانی خود را باز یابیم .

و اینک ، من و تو در فردای شهادتیم ، شهیدان به خوبی ا عهده امتحان بر آمده و با رویی سپید و شادمان بار مسئولیت خود را به مقصد رسانده اند و در جوار معشوق حقیقی خود متنعم و آسوده اند.

اما اکنون سخن اینست که چه کنیم و در برابر این همه ایثار و جانبازی وظیفه ، چیست ؟

- در این امتحان بزرگ ، عاشقانه جان سپردند و پروانه سان سوختند و عده ای آواره و بی خانمان شدند.

- جمعی معلول و گروهی بی سر پرست و اطفالی یتیم ماندند.

- حال که :

- شهیدان خون دادند، شما از رساندن پیامشان دریغ نورزید.
- آنها در غربت جان سپردند، شما در عافیت مهر سکوت به لب نزنید.
- آنها هنرآفریدند، شما در بازگویی هنرشان قصور نورزید.
- آنها از همه هستی گذشتند. شما آنها را به فراموشی نسپارید.
- آنها اخلاص را به اوج رساندند، شما هم صفا و خلوص را بیاموزید.
- آنها در آتش خشم آمریکا سوختند، شما هم ریشه بی تفاوتی ها را بسوزانید.
- آنها در محذاب عبودیت و در منای عشق قطعه قطعه شدند، شما هم این بند های غرب زدگی را قطعه قطعه کنید.
- آنها در دل شب و در برابر تازیانه جانسوز سرمای سنگر ایستادند و با حرارت ایمان لاز
- مرزهای شرافت و حیثیت یک ملت قهرمان دفاع کردند، شا لاقط پیام شرافت و آزادگی شان را به گوش دنیای خفته برسانید.
- آنها با جان و خون خویش مسیر تاریخ را عوض کردند، شما حماسه شان را در دل تاریخ بنگارید.
- سوگند به خون سرخ شهیدان که سکوت و بی تفاوتی در پیشگاه این همه ایثار، بی انصافی است.
- هم اینک دو صف به وضوح هر چه تمامتر و با بعدی چون، فاصله بین حق و باطل، و با سرانجامی همچون بهشت و دوزخ، و با فراز و فرودی چون عزت و ذلت شرف و خواری اسارت و آزادگی، صداقت و صفا- تزویر و دغا، خلوص و معنویت، ریا و مادیت تشکیل گردیده است.



- عاشورا دوباره چهره گشوده است ، و ای ن بار یزد و ابو سفیان در هیات آمریکا و ستون پنجم او به صحنه آمده اند . امروز هم در جبهه نیز محاربان ، زرا ندوزان ، شکم پرستان ، محترکان ، فرصت طلبان ، مزدوزان پر مدعا ، عمال کثیف باند های سیاه امپریالیسم ، عافیت طلبان ، خوش گذرانان ، مسخ شدگان ، خود باختگان ، و ... قرار گرفته اند
- از سوی دیگر با گذشت چند سال از جنگ و برگشت پرستو های پر و بال شکسته ی بجا مانده از کربلا های خونین جبهه ها ، هنوز هم بازار استقامت ، شهادت و جهاد ، و مبارزه و ایستادگی ، صبر و تلاش ، ایمان و قناعت و تسلیم گرم است . یک طرف خط السلام ، برنامه قرآن ملت مسلمان و حامیان جان بر کفش است ، طرف دیگر خود فروختگان تو خالی که خویشان را جز فدای شهوت و شکم نمی کنند و جز به پوچی و جیره خواری نمی اندیشند.
- و بالاخره در این سو صف شهیدان است و از خود گذشتگی و به خدا پیوستگان و اولیاء و ( انعمت علیهم ) و در دیگر سو صف مسخ شدگان شیطان و خود خواهان و به دام دشمن در دادم افتادگان و مغضوب علیهم .
- و ای بر ما که شهدا حسن وار رفتند ، اگر ما زینب وار نایستیم .

سالار خراسان

بسم اله الرحمن الرحيم

نگذارید که آن فاجعه تکرار شود

نگذارید عدالت به سر دار شود

نگذارید که در نای سقیفه بدمند

شیر حق درستم و فتنه گرفتار شود

نگذارید که اصخاف جمل ، فتنه کنند

شک و تردید و ریا ، رونق بازار شود

نگذارید علی (ع) بار دگر خون گرید

ظلم و تزویر معاویه ، پدیدار شود

نگذارید که قرآن بر سر نیره کنند

گرم ، بازار ریاکاری و دشوار شود

نگذارید حسن (ع) بار دگر در کوفه

در میان سپه اش بی کس و بی یار شود

نگذارید حسین ابن علی (ع) بار دگر در میدان

بی علی اکبر و عباس علمدار شود

نگذارید که خون شهدای سیعه

پایمال ستم و فتنه اشرار شود

نگذارید که بندگان در مکیده ها

ور نه خرسند دل شیخ ریاکار شود

نگذارید گشایند در زهد و ریا

آشکارا ز ریا خرقة و دستار شود

نگذارید فراموش شود منطق خون

پاک، از خاطره ها آن همه ایثار شود

نگذارید که یاد شهدامحو شود

ورنه اینجا چو سرا پرده مردار شود

نگذارید که نامحرم این وادی طور  
اگه از راز می و ساغر اسرار شود  
نگذارید که کمرنگ شود واژه عشق  
حسد از راه رسد کینه نمودار شود  
نگذارید علی ، سید و عیسای زمان  
چاه با سینه او محرم گفتار شود  
نگذارید که سالار خراسانی ما  
غرق در غربت و بی یار و مددکار شود

## ضمایم

### نامه ها

## نماز

برادرانم و خواهرانم ! نماز هایتان را حتما بخوانید چون سر آمد هر کاری است ، موفقیت  
شما در درس و دیگر کارهای زندگی تان بر اثر خواندن نماز ، مسجد رفتن و دعا کردن است  
، پس آنها را فراموش نکنید.

### مکاتبه شهیدان

خطاب به شیخ علی فردوسی

شهید محمد در فرازی از نامه به هم حجره گرامی اش شهید شیخ علی فردوی می

نویسد»

هجرت یاران با هزاران شور و دلباختگی به سوی معبود خویش، تمامی انسان های فانی را برآن می دارد و متنبه می سازد که هان! ای غافلین (کل نفس ذائقه الموت) به خود آیید، و کوله بار سفر را همچون عزیزانتان با بر و نیکویی ببندید و رهسپار دیار ابدی شوید، چرا که (الدنیا دار ممر الی دار المقر) و تنها پل و وسیله ی که موجب هجرت و ارتحال به سوی اوست مرگ است. مرگ پل اتصال دنیا به عالم آخرت است، اما چه نوع مرگی؟

مرگی که انسان با پای خود و برای رضای معبود خود و در خون خود با گفتن (الهی رضا برضاک و تسلیمًا لقضائک) باشد. پس خوشا به حال انسان های انتخابگر و پاکی که راه درست و صحیح را برگزیده، و عاشقانه به سوی پر کشیده اند. مرحبا به حال شما شهادت طلبان! شما انسان ههی پاک و وارسته ای که عنان دنیا را رها ساخته، و تلاش و جدیتان گام نهادن به سوی اوست، و بدا به حال ما انسان های فرورفته در گرداب دنیا!

دنیایی که مارا به بازی گرفته، و در خود غرق کرده است، و از هدف اصلی و نهایی – که همان رسیدن به کمال مطلق – غافل گذاشته است. حال برای این مشکل چه اندیشه ای نماییم؟ آیا حربه ای تیزتر از انکار خیر شما برای این دشمن و عدوی نابکار داریم؟ آن انکاری که بوی شهیدان از آن به مشام می رسد، و روح شهیدان در آن حاضر است، حضوری که همگام با مناجات های امام زمان است، فضایی که محل نزول ملائکه الله با هزاران درود و صلوات است، محلی که معبد و دانشگاه اخلاق، اخلاص و خود سازی و نهایتا عروج الی الله است. با این همه تفاسیر، در آن فضای پر معنویت، ما بع دعای خیر شما سخت نیازمندیم. دعایمان کنید، زیرا جبهه محل استجابت دعاست و دعای شما

نجات غریق رهایی ما از گرداب متلاطم دنیاست. از خداوند توفیق عمل خیر برای شما و خود خواهانم.... امیدوارم در خط مقدم جبهه، در آن شب هایی که در سنگر نگهبانی، حفاظت از حریم و ثغور اسلام را بر عهده دارید، در نیمه های شب، به فکر این حقیر هم باشید و در نهایت، صحیح و سالم، با پیروزی به وطن خود بازگردید.

بخشی از نامه شهید احمد خونجگری به شهید شیخ محمد

شهید احمد در دوران خدمت خود طی نامه ای، بعد از عرض تبریک عید مبعث به شهید محمود دیگر همزمانش می نویسد: از خداوند متعال مسالت دارم به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، طول عمر و به رزمندگان جبهه ها پیروزی نهایی عطا فرماید.

نامه شهید شیخ علی فردوسی به شهید شیخ محمد

برای ما دعا کنید تا بتوانیم حق بزرگی که از خون شهدا بر گردنمان است، ادا کنیم، و رضای او را به دست آوریم. و بدانید که یاد مردان و عابدان خدا از خاطره نخواهد رفت، و همیشه در جمع یاران نکرو نامشان باقی است چرا که نام آنها زنده کننده نام بنیانگذار اسلام در دل هاست. اگر چه یاران زیادی از ما جدا شدند و ما در امواج خروشان حوادث روزگاران باقی گذاشتند و رفتند، اما نباید صفا و نشاط و راه و هدف آنها را فراموش کنیم.

نامه شهید حسین سعیدی به شهید شیخ محمد

به نام او که همه هستی از اوست. به نام او که همه لغت هایم اوست. به نام او که از او ییم و زنده ماندن و زندگی کردنمان به خاطر اوست. بودنمان از اوست و زفتنمان هم به سوی اوست. ای مقصد و امید و مرادم! ای همه هستیم! نظری کن که بی تو هیچ و پوچ خواهم بود.

برادرم! در نمازها و دعاهایتما را نیز فراموش نکن تا خدانوند هم نظری به این بنده گنهکار خدو کند.

نامه شهید شیخ محمد محمدی به شیخ محمد

و اما تو ای شوریده سر! ای سرمست و شیدا از باده دوست! ای سبقت گرفته از ما! ای عاشق لقای یار! مبارکت باد چنین حالیکه مارا بر آن در روز و شب حسرت هاست. می دانم تو را حال و هوایی دیگر است.

هوای دوست در سر داری، مبارک حالی است، بکوش و هشیار باش تا از دست نرود،... زمانی بود که باهم، هم آواز بودیم و هم صدا، باشور و شوق سر از پا نمی شناختیم و در انتظار لحظه وصل به سر می بردیم.

آری، آن روزهای گرفته مهاباد را می گویم، پس شرط مروت نیست که وامانده ای را از یاد ببری، از خدایت برایش لطف و عنایت، وانگه شجاعت، و سپس شهادت طلب کن.

## مصاحبه ها

### انگیزه حضور در جبهه

انسان های مادی و الهی

تمامی انسان هایی که در این صحنه گیتی زندگی می کنند، بر دوتنوع هستند: یکی انسان های الهی و یکی هم انسان های مادی. انسان های مادی، که راه و ایده آنها مشخص است؛ آنها به دنبال دنیایند و عاشق دنیا. اما عده ای هم هستند که می گویند ما از ا خداییم و سرانجام کارمان هم «الیه راجعون» خواهد بود. که اینان انسان های متقی، انسان هایی که جز رضای

خدا چیز دیگری را طلب نمی کنند و فقط به دنبال وصال او، و نظر کردن به وجه او هستند. آیا رزمندگان اسلام، این بسیجیان پاک باخته که دست از همه چیز خود شسته، و راهی دیار نور شده، و فضای جبهه را با مناجات های شبانه و نورانیت قلبشان منور کرده اند؛ هدف و ایده ای جز الله داشته باشند؟! اشخاصی که نغمه سر می دهند که اینها، برای کسب و مقام و پول و خودنمایی به جبهه می روند، اگر راست می گویند و مشتاق چنین مقاماتی هستند، این گوی و این میدان. پس چرا نمی آیند؟! این گونه افراد تنها این دنیای فانی را می نگرند و به آخرت نظر ندارند. اما، سربازان واقعی و بر حق امام عصر(عج) هیچ ایده ای جز خداوند و ادای تکلیف و لبیک گفتن به فرمان ولی فقیه زمان امام امت خمینی کبیر چیز دیگری در سر ندارند، چرا که قرآن هم می فرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» اطاعت کنید خدا را و بعد از او رسولش را اطاعت کنید و بعد از ان از اولی الامرش فرمان ببرید. انگیزه ما، اطاعت از امام امت است؛ آن رهبری که مجتهد و مرجع ماست؛ از او تقلید می کنیم و به ندای او لبیک می گوییم.

#### اقامه نماز

هدف و انگیزه ما این است که بتوانیم در سطح گیتی اقامه نماز کنیم؛ تا دیگر فحشا و ظلم و ستمی باقی نماند؛ خدا می فرماید: «ان الصلوه تنهى عن الفحشاء و المنکر».

ما باید در این راه ثابت قدم مانده، تا بتوانیم احکام اسلام را در صحنه گیتی، پیاده کنیم آنگاه، پرچم پر افتخار لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص) را، بر بام جهان به اهتزاز درآورده، و تمامی ملل مستضعف جهان را از زیر یوغ استکبار جهانی - بالآخر امریکای کثیف و شوروی لعین و اسرائیل غاصب - رها نماییم.

ما باید، خود را برای ظهور حضرت حجه بنالحسن العسکری - ارواحنا له الفداء- آماده کنیم. امیدوارم خداوند به همگی ما اجر مخلصین درگاهش را عنایت کرده، و ما را از یاران صدیق امام زمان (عج) قرار دهد.

### پیام به خانواده

#### صبر و مقاومت

پیامی که برای خانواده خود دارم این است که، در مقابل یاوه سرایی یاوه گویان دنیا پرست، استقامت بورزید، و همانند زینب اطهر (س) بگویید: خدایا این قربانی را از ما قبول کن! چرا که ما تنها امانتی از جانب خداییم روزی هم باید این امانت به صاحب اصلی آن باز گردد. در فراق من، شیون و زاری نکنید که انسان های نفاق و دورو، از آن سوء استفاده می کنند، زینب وار در صحنه حاضر باشید، و شناخ خودتان را نسبت به احکام اسلامی، قرآن، امام امت و ولادیت فقیه افزایش دهید، تا ان شاءالله مورد لطف و عنایت حضرت حق قرار بگیریم. اما انگیزه و هدف من، برای حضور در جبهه، با نیت الهی و برای مبارزه با خصم جهانی، و نوکر دست نشانده اش صدام است.

#### کوره های داغ مصیبت

مشکلاتی که به طور اجتناب ناپذیر، در این انقلاب به وجود آمده، و یا کبود هایی که در سطح جامعه مشهود است باید به طور طبیعی تحمل کنیم.

چرا که ما از شیعیان و پیروان ائمه معصومین (ع) هستیم، و باید در داخل کوره های داغ سختی ها، آبدیده شویم، تا شباهتی به آن بزرگواران پیدا نماییم. ما موظف هستیم، مثل رزمندگان، بردباری و استقامت بخرج دهیم تا خداوند نعمت ها و برکاتش را بر ما ارزانی داشته، و به صراط مستقیم، هدایت کند.



ما باید همانند شهدا، که سختی های، سرمای گزنده کردستان، و گرمای سوزان خوستان، را تحمل کرده و در همان حال، گفتند: خدای ما الله است و در این راه نیز استقامت ورزیدند، باشیم. آنها، پیروان واقعی ائمه و اسلام بودند.

### حق الناس

از آنجایی که انسان، معصوم نبوده و جایز الخطاست، و از طرفی افرای مثل این حقیر، ممکن است نسبت به مردم غیبت یا گناهی مرتکب شده باشیم، از آنها می خواهیم تا مرا حلال کرده و ببخشید. معمولاً خداوند از حق خودش می گذرد، اما از حق الناس نخواهد گذشت، یعنی رضایت خدا در رضایت خلق، نهفته است.

زمانی که انسان پاک بشود، و رذیل اخلاقی اش کنار برود، و صفات حسنه در او به وجود آید، آن زمان است که خداوند خطاب به او می فرماید: «یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» آنگاه او در جوار خودش برده و نزد خودش روزی می دهد.

## وصیت نامه

بسم رب الشهداء

فراز های از وصیت نامه شهید

شهیدان با چشم هایی باز و دا لاهی آکنده از محبت معبودشان-حق تعالی-همچون عاشقان پاکباخته در راه وصال به معشوق به سوی صحنه های پیکار حق و باطل رون شدند و به سیل مجاهدان فی سبیل الله پیوسته، و در آن جا با دریایی که با خون خود ساختند، بسیاری از دشمنان اسلام و قرآن را غرق نمودند. دریایی که امواج خروشانش می رود تا کاخ های ستم را در سراسر عالم، در کام خود فرو برد و فرشته صلح و صفا و آزادی را در فضایی فارغ از تعدی، تجاوز، استعمار، استثمار و استبداد به پرواز در آورد، ولی آن شاهدان همیشه جاوید که اینک در ملکوت اعلیو به دور از دایره دید ما خاکیان آرمیده اند قبل از عروج شرط و شروط معراجی شدن را بر روی تکه هایی ا کاعذ، تحت عنوان «وصیتنامه»

نوشته، و برای پویندگان این راه به یادگار گذاشته اند، یادگاری که در آخرین لحظات عمرشان در این دنیای فانی آن را تهیه و تنظیم نموده اند و با خون خود آن را امضا کرده اند تا کسی نپندارد که آنان این راه رانا آگاهانه و یا به تحمیل رفته اند، و اینک که آنها رافته اند و پیام هایشان را که از اعماق دل های پاکشان برخاسته و توسط همزمان آنان از لابلا ی پیکر های به خون آغشته شان به ما رسیده است، با زبان بی زبانی به ما می گویند که ای کسانیکه عشق حسین(ع) را در سر می پروانید و چون ما به صحنه های نبرد می آمدید، و در راه پیروزی ایده و مرام حسین، سر و جان می باختید فاکنون نیز همچون زینب (س) و امام سجاد (ع) ثابت قدم بمانید و پیام مارا به گوش حق پرستان برسانید! باشد که با قیام شما باطل و هوراداران آن از صحنه گیتی محو نابود گردند. و اینک ای برادر و خواهر! ماییم و این مسیء. لیت سنگینی که، بر عهده ما و تمامی کسانی که این پیام هارا می شنوند گذرانده شده است، و برای که ثابت کنیم در صحنه ایم و دنباله رو اهداف شهدا و امام شهدا و فرمانبردار

مقام معظم رهبری، حضرت ایه الله خامنه ای هستیم باید یک انتخاب بزرگ و سرنوشت ساز کنیم، تا بدین وسیله به زندگی این دنیا معنی دهیم و جای خود را در آن دنیا باز یابیم.

سخن کوتاه کنیم و رسته کلام را به عزیزی بسپاریم که در این انتخاب، شهادت رابریزید و کلامش که از آیات الهی سرچشمه گرفته، دل را آرام و اندیشه ها را تعالی می بخشید. آنچه اکنون از نظرتان می گذرد، قسمت هایی از وصیتنامه های متعدد به جای مانده از شهید راه خدا و یر باز امام زمان (عج) شهید شیخ محمد خونجگری - رضوان الله تعالی علیه - می باشد که همین نوشتار نمایانگر خط سیر فکری آن عزیز و نشان دهنده آگاهی و سطح فکر عالی آن زنده همیشه جاوید است. باشد که مشعل پر فروغ هدایتی برای ما و نسل آینده ما باشد.

قال رسول الله (ص): (لا ینبغی لا مرء ان ینبیت لیلہ الا و وصیتہ تحت راسہ) پیامبر (ص) فرمود سزاوار نیست هر مسلمانی که شبی را سحر کند، مگر آن که وصیت او زیر سرش باشد.

«ربنا امانا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبا مع الشاهدین» پروردگارا! ما به کتابی که فرستادی ایمان آوردیم و پیروی کردیم رسول تورا، پس نام ما را در صحیفه اهل یقین ثبت فرما.

(اکنون که مرگ حتمی است، بگذار مرگی را انتخاب کنیم که آبتن زندگی باشد)

این جانب محمد خونجگری، فرزند عبدالحسین، دارای شماره شناسنامه ۴۰۱۳، ساکن بسطام، چند کلمه ای به عنوان وصیت نامه به استحضار شما می رسانم.

#### فخر و مباهات

خانواده عزیزم! هرگز از فراق و دوری و شهادت من ناراحت و غمگین نباشد! بلکه فخر و مباهات کنید و بر خود ببالید که خداوند چنین سعادت را به شما عنایت فرموده است. شما هم قدر و منزلت خود را بدانید که در قیامت روسفید و سربلند و دارای مقامی بسیار بلند و بالا هستید.

## پرداخت خمس و زکات

در مورد پرداخت خمس و زکات حتما به نماینده واقعی امام رجوع نمایید، و متوجه باشید که این پول هایی را که به عنوان خمس و زکات می دهید به صاحب اصلی برسد، و اگر چنانچه به مراجع بدون صلاحیت واگذار شود با آن پول ها در مقابل امام عزیزمان موضع می گیرند. خودتان را در این مورد بیشتر تحقیق نموده، و متوجه کارهایتان باشید.

## تربت امام حسین (ع)

در هنگام دفن، تربت امام حسین (ع)، و یا در صورت دسترسی به مهری که در جانمازم است، آن را همراه با جنازه ام در قبر جای دهید، شاید بدینوسیله از هر بلا، و آفت و عذابی در قبر در امان باشم.

## سفارش به پدر و مادر

پدر و مادر عزیزم! از تمامی زحماتی که برای این حقیر متحمل شده اید، قدردانی و تشکر می نمایم. و شما را، به وفاداری به اسلام و انقلاب و امام، و پرهیزکاری و ثابت ماندن در خط آن بزرگمرد، و نیز مبارزه با یاوه گویان و منافقان و افراد بی تفاوت، توصیه می نمایم. تنها توجهتان به خدای بزرگ باشد، و همیشه خود را در منحضر حق تعالی ببینید و گناه نکنید و شهادت ما در گرو دینداری و وفا را فنا دیدن است، چه فنای؟ فنای در راه حق نه هر راه دیگر.

پدر و مادرم! به شما توصیه می کنم که در فراق و هجر من ب تابی و گریه نکنید، برای این که ودیعه ای بیش نبوه ایم، و شما می بایست این ودیعه الهی را به خدا باز گردانید. خداوند به شما جزای خیر عنایت فرماید.

## سفارش به خواهان

خواهرانم! ای کسانیکه می خواهید بعد از مرگ من زینب وار، بر یزیدیان یورش برده، و آنها را رسوا نماید، از شما می خوام که در همه شوون به اخلاق الله خوی بگیرید: «تخلقوا باخلاق الله»

و حجاب اسلامی و انسانی خود را حفظ نمایید، و از خواهش های نفسانی خود دست برداشته، و نفس مطمئنه را، جایگزین شهوات نفسانی نموده، و با اراده ی محکم و متین استوار در راه خدا و برای خدا، گام بردارید. و برای مستقر نمودن احکام و دستورات خدا و رهای مستضعفین جهان از چنگال مستکبرین، گوش به فرامین پیغمبر گونه امام امت باشید، شاید به واسطه این ارشادات و به لطف خدا موفق و موید و پیروز شوید.

و خواهرانم! شما را به پرهیزگاری و تقوا و نظم و برائت از مشرکین و کفار و منافقین توصی می نمایم و از همه شما حلالیت می طلبم.

شب جمعه

مردم شهید پرور بسطام! ای اسوه های مقاومت و پایداری، ما برای خدا و برای احیای دین مبین اسلام و برای آزادی همه ملت ها از هستی خود گذشتیم، از شما می خواهیم تا راه و هدف و نام ما را زنده نگه دارید. و هر شب جمعه بر سر مزارمان بیاید، و این سنت حسنه را حس نمایید

با خواندن حمد و سوره، روحمان را شاد کنید، که این عمل، باعث تزکیه و تصفیه، عدم وابستگی به این دنیای فانی، دست کشیدن از هر نوع گناه، و باعث ذکر همیشگی خدا و زنده شدن یاد مرگ در شما خواهد شد، زیرا که امام حسن (ع) فرمود:

«ای بندگان خدا! هر موقع در منجلاب گناه! و در دریای آمال دنیا غرق شدید، و از یاد خدا غافل ماندید، هر شب جمعه بر سر مزار مردگان خفته در خاک بروید و لحظه ی فکر نماید

شاید که رستگار شوید»

وحدت

ای مسلمان جهان! ای کسانی که امت وسط هستید و پیامبرتان وجود مبارک محمد مصطفی (ص) است، بیاید از اختلافات و گروه گرایی و جدایی ها دست بردارید، و با وحدتی منسجم با رهبری ولایت، از کیان اسلام و حریم قرآن دفاع کرده، و با دشمنان آن مبارزه و پیکار نمایید.

تا کی باید اجانب با آن قوانین پوچ و تو خالی بر ما مسلط و حکم فرما باشند. چرا از احکام و دستور های مکتبمان تبعیت و پیروی ننماییم؟

مکتبی که در مورد کوچکترین مسائل حکم دارد و مستغنی از احکام و قوانین بیگانگان است پس، قدر و منزلت این مکتب حیات بخش و انسان ساز را با تبعیت و پشتیبانی از ولایت فقیه بدانید و منتظر فرج مولا امام عصر(عج) باشید و برای نایب حضرت امام خمینی که در این عصر و زمان ولی فقیه جامعه است، دعای خیرر بفرمایید.

## یادداشت ها

### لاله سرخ

طالب فقه جعفری، محمد خونجگری

مطیع امر رهبری، محمد خونجگری

عاشق دیدار خدا، ستون تقوا و هدی

به خون تپان و بی سری، محمد خونجگری

بار سفر بستی به سوی خدا،

مجاهد و نام آوری، محمد خونجگری

ز تو بمانده بهر ما حاصلی و نوگلی  
نخل تو داده ثمری، محمد خونجگری  
به خود ببالد دخترت میان دیگر کودکان  
که تو برایش پدری محمد خونجگری  
ز شوق دیدار حسین نیامده ز کربلا  
لاله سرخ احمدی، محمد خونجگری  
جنت حق منتظرت، رفتی شتابان منزلت  
عاشق خونین جگری محمد خونجگری  
شکسته و غمگین بود قلب تو از هجر علی  
همسفرش به محشری، محمد خونجگری  
مشتری متاع تو خدای بی همتاستی  
بنازم این سوداگری، محمد خونجگری

### هشدار به افراد ضد انقلاب

ملت مسلمان و حزب الله! در این لحظات شکوهمند تاریخی و سرشار از جهاد و قهرمانی، که ندای فتح و پیروزی رزمندگان را سر می دهد، به طور مصمم و استوار اعلام می داریم که ای منافقان، محترکان، گرانفروشان، بی حجابان و بی خبران از یاد حق، آگاه شوید و به خود آید، و مسیر خود را از انقلاب و اسلام جدا نماید، و بترسید از اینکه روزی، در آتش خشم حزب الله پیرو خط امام بسوزید، همچنان که دیگر اذناب استکبار، چندی پیش به یزای اعمال رسیدند.

### هشدار به منافقین

ای منافقان! و ای سیه رویان! شما خواستید که نور اسلام و انقلابی عزیز را که همچون خورشید پرتو افشانی می کند، خاموش کنید، و با اعمال قدرت نظامی و ارائه تمدن پوچ غربی، و با تحریف عقاید اسلامی، جهاناسلام و ملت قهرمان و حزب الله ایران را از روشنی دور نگه دارید، تا بتوانید چند صباحی سیطره خود را حفظ نمایید. ولی بدانید، تمدن و فرهنگ اسلامی دنباله رو غرب نخواهد بود، زیرا امت اسلامی، و حزب الله همیشه در صحنه، پیرو خط رهبر، و پشتیبان ولایت فقیه است.

### درخواست از مسوولین

اساس قانون گذاری در جمهوری اسلامیاحکام اسلام است. و همه برنامه ها در پرتو شریعت اسلامی وضع می شود، و نظام مملکت ما هم نظامجمهوری اسلامی است. از مسوولین می خواهم، در تمامی مسائل و مراحل اجرایی، احکام قرآن را، مد نظر قرار داده، و پیاده نمایند و بر این امر مهم نیز، اهتمام بورزند، تا اینکه برای افراد بی تفاوت و ضد انقلاب، مجال جولان پیش نیاید.

### پیمان با شهدا

هان! ای شهیدان به خون خفته، در جوار رحمت حق تعالی آسوده خاطر باشید که ما امت حزب الله همیشه در صحنه، هرگز به افراد ضد انقلاب اجازه نخواهیم داد، پا روی خون مطهر شما گذاشته‌ریا، هدف متعالی و محبوب شما را خدشه دار نمایند. ما، تا رسیدن به مقصد و غایب اهداف شما، در صحنه حاضر و حافظ و نگهبان خون شما خواهیم بود.

نامه شهید محمد:



شهید محمد در نامه ای مه در مورخ (۱۳۶۳/۸/۲۰) با ادرس اهواز صندوق پستی

۶۱۳۳۳۵/۵۴۱۱ گردان کربلا، گروهان سه) برای پدر و مادر خود در بسطام ارسال می

نماید، در خاتمه نامه چنین می نویسد:

«و ما هم در شب چهارشنبه ۶۳/۸/۱۶ به اتفاق بچه های گردان مراسم بزرگداشتی گرفتیم

جایتان خالی بود. شب هم شهید احمد به خواب من آمد و قریب دو ساعت فقط از او سوال و

جواب می کردم...»

و ما جریان این خواب روحانی را که شهید در دفتر خود با مشخصات آن ذکر کرده اند، عینا

نقل می کنیم:

«خواب دیدن شهید احمد د شب چهارشنبه بعد از خواندن دعای توسل در موقعیت ناصر،

تیپ ویژه شهدا در کردستان، مهاباد، در شب ۶۳/۸/۱۶ وقت خواب دیدن هنگام تهجد مردان

خدا»

در خانه مشغول کاری بودم که مادرم صدا زد: «محمد! احمد دم در با شما کار

دارد» گفتم: «بگو بیاید داخل» ناگهان دیدم جمال دلربای احمد با فدی رسا و صورتی بشاش و

خندان وارد منزل شد، برای چند لحظه ای او را در آغوش گرفتم، بعد شروع به سوال

کردم، او به خوبی آنها را جواب داد.

- در کجایی و چه می کنید؟

- ما در بهشت هستیم و تمامی بچه ها و دوستان هم جمهشان جمع است و مشغول بررسی

پرونده ها هستیم.

- آیا علی ابوئی هم پیش شماست.

- نه ولی او را مشاهده می کنم.

- آیا این دعا ها و مراسمی که برای شما گرفته می شود به شما می رسد؟  
- آری! اتفاقا عمو عبدالحین برای من کاری در مکه انجام داده بود که به وسیله یک قبض، به من رسید. آنقدر قبض به ما می رسد که نمی دانیم کدام را بگیریم و چه کاری بکنیم.  
- آیا در میان بهشت، شهید مطهری و بهشتی و دیگر شخصیت ها را می بینید؟  
- نه ما آنها را نمی بینیم چون آنها رتبه علمی و ایمانی شان، از ما بیشتر است، جایشان با ما فرق دارد.

- آیا شما امام حسین (۷) را می بینید و از آنها پذیرایی می کنید؟  
چون هر مومن روزی یکی از ائمه را مهمان می کند.  
- همیشه نه- بعضی از ائقات آنها را مهمان می کند.  
- همیشه نه. بعضی اوقات آنها را مشاوه می کند.  
پس از گفتگو باهم بر سر مزار رفتیم. او چند لحظه ای بر سر قبر خودش نشست و به عکس ها نگاه کرد. به فکر فرو رفته بود، و در همان حال، اطلاعیه های که به مناسبت سالش چاپ شده بود. مطالعه می کرد.

سوال کردم:

- آیا در میان بهشتیان اشخاص نسبت به یک دیگر ارحمیت دارند؟  
- آنجا این طور(مثل دنیا)نیست، بلکه هرکس که ایمانش بیشتر باشد، مقام و درجه اش هم والاتر است. یک سری در سطح بالایند و یک سری در سطح پایین.  
- و بعد ادامه داد:  
- برای ما مرگ و زندگی فرقی نمی کند چه آنجا و چه اینجا مقصود آن دنیا این دنیا ما می اییم و از شما ها سرکشی می کنیم این ناراحتی نداره.

- - چرا به خواب فلانی نمب آیی؟

- - دوست داریم ، اما به ما اجازه نمی دهند به سراغ هر کس برویم.

- - ....

- آخرین دست نوشته

- در روز یک شنبه

در روز یک شنبه ۱۳۶۲/۸/۸ شهید احمد به عنوان آخرین وصایایش دست نوشته ای به صورت

زیر از خود باقی می گذارید:

بسم الله الرحمن الرحيم

« من احمد خونجگری، فرزندمهدی، شماره شناسنامه ۱۳۴۱/۳۶، اهل بسطام، درشش کیلومتری

شاهرود، نماز: ۴ماه، روزه: ۴ماه. اگر کسی طلب داشت به او بدهید و اگر کسی از من بدی دیده

است از او عذر خواهی می کنم».

خداحافظ

با تقدیم احترام و التماس دعا

احمد خون جگری ۱۳۶۲/۸/۸

بیشتر از این فرصت نبود که بنویسم امام را دعا کنید.

در محضر خدا

ما باید سعی کنیم که در همه حال رضایت خداوند کریم را جلب نماییم. فقط خداوند منان را در نظر بگیریم. خود را در محضر او ببینیم. در محضر او خطا و گناه و معصیت نکنیم. و این را در نظر داشته باشیم که در همه حال خداوند بر تمام اعمال و افکار ما ناظر است.

اذان

از جمله چیزهایی که شهدا احمد به آن علاقه زیادی نشانم می داد، گفتن اذان بود. مخصوصا موقع طلوع فجر، جهت بیدار کردن دیگر برادران، و اقامه نماز صبح، مقید به گفتن اذان بود.

### این کار گناه است

از منطقه (آشناک)، جهت استحمام عازم شهر سلماس بودیم، که شهید احمد هم با تویوتا عازم ماموریت بود، ما با او همرا شدیم، بعد از طی مسافتی، در بین راه اتومبیل را نگه داشت و با عذر خواهی، گفت:

«ماموریت من تا اینجا است، نمی توانم جلوتر بروم» شاید حدود بیست کیلومتر دیگر تا شهر باقی مانده بود، اصرار کردیم تا مقصد ما را برساند.

گفت: «تا اینجا من طبق وظیفه و ماموریت عمل کردم، و اگر اتفاقی می افتاد نزد خداوند حرفی برای گفتن داشتم. اما از اینجا به بعد نه وظیفه است نه ماموریت، این ماشین هم متعلق به بیت المال ایت، اگر در این فاصله اتفاقی بیفتد من پیش خدا و مردم مسوول هستم و این کار گناه است»

آداب اجتماعی

از نظر اخلاقی، انسانی بسیار متواضع بود و وقتی با کسی مشغول صحبت بود، هرگز دیده نشد، که صدایش را از طرف مقابل بلند تر کند. آنقدر حجب و حیا داشت، که در موقع صحبت کردن سر را به پایین می انداخت، و مستقیماً در چشمان کسی نگاه نمی کرد...